

میفرمودند هر که بایزدی بادانراه نفرین فرایش گیرد پذیرش نیابد * و ازین ژرف گذاری

یکه را که دعای بد کرده بودند آرامش یافت *

میفرمودند تا شوره در میان آوردیم حتی نمک در آب نیز پدید آمد *

چون بهند آمدیم ما را دل بغیل شد * بخاطر رسید توجه بدین شگرف نیرو نوبد آن میدهد

* که بر همگان چیرگی شود *

میفرمودند آدمی بگوشت خوردن چنان خوگراست که اگر دردمند نشدے هر آئینه بخود

تیز دستی نموده *

میفرمودند کاشکے پیکر من چنان تفومند بودے که کام گوشت خواران بر آمدے و بجان شکری

دیگرے برخاستے - یا چون لخته بخورد اینان جدا کردے بجای آن دیگر برستے *

۱۰ میفرمودند کاش فیل خوردن روا بودے تا یکے بدل چندین جانور شگے *

میفرمودند اگر دشوار زندگی بخاطر نیامدے مردم را از گوشت خوردن باز داشتے * و آنکه خود

بیکبارگی نیکناریم از انست که بسیاری کام ناکام خواهند گذاشت و به تنگنای غم کالیوه خواهند شد *

میفرمودند از سواغز آگهی هرگاه جانورے برای خورش آماده ساختن فرمودیم چندان

مزه برنداد و دلخواه نیامد * آنرا رهنمون جان پروری دانست و دست از خوردن جاندار باز کشید *

۱۵ میفرمودند مردم را باید که هر سال ماه ولایت گوشت نخورند تا سپاس الهی بجا آید

و سال بگزیدگی گذرد *

میفرمودند قصاب و ماهیگیر و مانند آن جز جان شکری پیشه ندارند - بگناه اینان از دیگر

مردم جدا باشد و از آمیزنده تاوان گیرند *

میفرمودند بازارگانه را وقت فرا رسیده بود و چهار پسر او بر مال آویزه در سر گرفتند * همه را

۲۰ باندوز رهنمونی کرد و برگفت از راه دور بینی بخش برابر کرده ام و هر کدام را بگوشه از خانه برگذاشته -

چون رخت ازین جهان بریندم هر یکے ازان خود برگزید * چون وصیت بجای آمد یکے ز ریافت

و دیگر غله و آن دو کاغز و استخوان * از ناهمیدگی سر بشورش برداشتند * فرمان روی هندوستان

سالباهن گفت استخوان اشارت بدانست که جان داران از یکے و کاغذ بآنکه وام او از دیگرے * چون

شماره رفت هر چهار بخش برابر آمد *

۲۵ میفرمودند حسن صبح^(۱) با بسیاری در پانوردی داشت * ناگاه آشوب طرفان برخاست

و مردم را سراسیمگی در گرفت * او شگفته و آرمیده بود * چون پژوهش رفت نوبد رستگاری برداد *

چون بساحل رسیدند همگنان بنهفته دانی او گرویدند • همانا ازین آگهی که ایزدی خواهش دگرگون نشود بشورش نرفت - و گذارش مریده رهائی بدین سگالش بود که اگر بحیلاب فنا درشوند که دامن برگیرد ورنه ساد، لوحان به نیایشگری برخیزند •

میفرمودند علی تبدیل خاوا (۲) میگفت در بلیا^(۲) شخصی دیدم که از بالا در تن پیدائی داشت سر و چشم و دست جدا جدا و از پائین یک تن - کد خدا بود زرگری میکرد •
میفرمودند در آن سال که بیرم خان دستورچی حجاز یافت نزدیک سکندره ماده آهنی را چینه گرفت • زنده بچه از شکم او برآمد • خود گوشت از استخوان جدا ساخته یوزرا سیر میکردم •
چون بدستم رسید - پنداشتم که روزه استخوانی است • چون پژوهش رفت در جگر او بیکانه نمودار شد • همانا در خوردی تیرس باو رسیده بود • بایزیدی پاس گزند جانی نرسید و از تنومندی و آبستن بازداشت •

۱۰

میفرمودند مویش بیضه در بر گرفته بهشت میخوابد • دیگران دم او گرفته بصورای کشند • و نیز دم خود را تاب داده بشیفته فرو برد و خشکاش و جوان برکشد • و ازینسان شگرفکاری مویش فراوان •
میفرمودند گرگ اگر دهن باز کرده یازش کند بگیرد ورنه هرچند خواهد نکشاید - چون گرفتار گردد باوا نشود •

۱۵

میفرمودند سنگ رمنگ^(۴) (؟) بدان جدا شود که نخستین آب نگذارد و پسین گذاخته شود •
میفرمودند روزی در شکارگاه آهنی خانگی با دشتی آویزه داشت • بچابکستی صحرائی بدست گرفته شد • برخی نظارگیان مصرع برخواندند • ع • کس ندیدیم که آهو پدیدین گیرد •
چنان گفته شد که آهو در فرس عیب را گویند یعنی آنرا بتکبو و کوشش بدست نیاورد •

۲۰

میفرمودند خوردی را کد خدا کردن ناخوشنودنی ایزدیست چه هر آنچه ازین کارکرد میخواستند بس دور و چندین گزند نزدیک - و در آئینه که زن شوی دیگر نکند بس دشوار •
میفرمودند پیوند زناشویی در بیگانگی گزیده باشد تا بیگانگی بخوبی رسد و در خوبشان هر چند دورتر بآزم نزدیکتر • و آنچه نگاشته اند که در زمان آدم از هر شکم پسر و دختر آورده بسر هر یک را بدختر دیگر می پیوستند لیکن ازین آگهی دهد •

۲۵

میفرمودند آنچه خوبشی بدختر عم و مانفد آن در احمدی کیش روا داشته اند همانا در سراجار باشد که آن چون زمان پیدایش آدم •

(۱) [خاوا] [د] حارا (۲) [د] ملیبار • [ک] بلیسا یا بلیا • [ش] ملیسا • [ف ا ض] بلها ۱۱
(۳) همچنین در نسخها ۱۱ (۴) [د] سنک و منک • [ف ا] سنک مسنک • [ش] سنک و سنک • در [ک] نیست ۱۱

میفرمودند نزدیکی زن بخواهش طبیعتش بس ناسزا • همگی سگالش آن رود که سرچشمه هستی در کوی او انباشته نیاید •

میفرمودند چنانچه با زن خورد نزدیکی کردن خود را در نارضائی الهی انداختن است همچنان با زال که از زادن گذشته باشد - و بیشتر از پنجاه و پنج ساله نگردد •

میفرمودند نزدیکی بآبستن خوشنودی دادار نبود - نطفه ناچیز گردد و جان بنیستی گراید و باشد گزند به بار و بارور نیز رساند •

میفرمودند بهنگام سرخی نیز از بیوستن زن بهره‌ییزند که برخی ناخوشیهای پیشین با اوست • میفرمودند زیاده از یک زن پژوهش کردن در خون خویش نگاه نموده است • اگر سترون برآید با فرزند او نیاید گنجائی دارد •

میفرمودند اگر پیش ازین دانستم از قلمرو خود که را بحرم سرا نیاوردم که رعیت پایه فرزندی دارد •

میفرمودند زنان هندوستان جان بی بهارا بس کم از ساخته اند •

میفرمودند در هندوستان رسم است باستان که زن پس از فروشدن شوهر هر چند بفاکمی داشته باشد خود را با آتش اندازد و جان گرامی خود را بکشاید پیشانی دربار و آنرا سرمایه رستگاری ۱۵ شوهر داند • شکفت از همت مردان که بدست آویز زن رهائی خویش برجویند •

میفرمودند فرمانروائی نعمتی است بس والا • شایستگی هر کار در کارکرد او • سپاس گذاری آن بر خداوند او دادگری و قدر دانستن و دیگران را فرمان‌پذیری و نیایشگری •

میفرمودند دیدن فرمان‌دهان از ایزدی پرستش داشته اند • او را بزبان روزگار ظلّ الله خوانند • هر آینه دیدار او سرمایه یاد کرد ایزد است و سایه از خداوند باز گوید •

میفرمودند جهانبانی عنایت است سترگ که بفراوان کس سر او بازگردد و نیکوئیهای وارستان ۲۰ با یگان گراید •

میفرمودند کاره که از بندگی آید خدیو عالم را خود نباید برداخت - خطای دیگران ازو چاره پذیرد و لغزش او را که درست ساخت •

میفرمودند پادشاهی پایه‌شناسی است و باندازد آن لطف و قهر آمانه ساختن •

میفرمودند پایه‌شناسی پیرایه سعادت‌برومی و دست‌مایه کامروائیست •

میفرمودند آنکه گویند قدم پادشاهان ایمنی و آسودگی آورد طراز راستی دارد • هرگاه چمان و رستنی خاصیتها برود از گزیده آدم چه دور خاصه که کردار او پاسبانی جهانیان باشد •

میفرمودند در کارفرمائی و فرمان‌پذیری بیم و امید ناگزیر تا هنگامه صورت برآید و خلوتگاه
معنی فروغ گیرد لیکن زبردست از گران بار خشم سبک‌سرنه‌وده اندازه و جای هر یک بخرد برسنجد *
میفرمودند هر که در بیم و امید راه روئین و دنیایی او آباد گردد * گزندها از فروگذاشت
بدید آید *

میفرمودند بیکاری سر نکوهیدگیها است * آئین سعادت‌پژوه آنکه هنرآموز و بکارگر آن
پردازد - و ناگزیر داروشکان آنکه از دیدبانی نغفوند *

میفرمودند خشم دادگر چون لطف او سرمایه جهان آبادی *
میفرمودند هیچ کس را ستم روا نیست خامه پادشاه را که پاسبان جهان است *
میفرمودند پرستش فرماندهان دادگری و جهان‌آزائی است و عبادت و استکان در گدازش
جان و تن - همگی شورش از انست که مردم ناگزیر خودش واهشته بدیگر کارکرد پندازند *
میفرمودند پادشاه از چهار چیز برکناره زید - شکارآزونی و بازی همیشه و مستی شبانروزی
و بزنان سخت آمیختگی *

میفرمودند اگر چه در شکار فراوان ملکی سگانش رود همانا نخست آنست که جان‌شکری
بهنجاری شود *

میفرمودند دروغ از همه فاحوش و از پادشاهان فکوهیدتر * این گره را سایه خدا گویند *
و سایه راست باشد *

میفرمودند داروشکان دیدبانی نمایند تا هیچ پلک بخواهدش از پیشه خود درنگدرد *
میفرمودند فرمان‌روای ایران شاه طهماسب را شیخ مصراع از یاد رفت * مشعلچی آنرا
برخواند * گذارنده را لخته مالش داد * فرمود هرگاه شاگرد پیشه معلم از قدد بسا کار از روئی باز ماند *
میفرمودند پادشاه با نزدیکان خود بخنده و بازی خورگ نشود *

میفرمودند پادشاه همواره در بسیج ملک‌گیری باشد و رفته همسایگان بچیره‌دستی سربرآزند *
میفرمودند سپاه را بکارکرد آویزه باید داشت تا از کم‌ورزشی تن‌آسان نگردند *
میفرمودند پادشاه در نگهداری مال و جان و ناموس و دین مردم تفرقه نهد - گمراهان آرزو
خشم را چون اندرز رهنمون نکردد بهالش گراید *

میفرمودند هر که پادشاهان را بشایستگی یاد نکند همانا بنکوهش یا هوزه درآید *
میفرمودند سخن پادشاهان حکم در دارد - هر گوش را آویزه نسزد *

خاتمه

لله الحمد - سرانجام یافت گنج نامه شاهنشاهی کارنامه آگاهی فهرست دفتر داناتی مجمل ارقام جهان آرائی لوح تعلیم دبستان آداب نسخه دار و گیر از باب الباب دستور العدل بارگاه خلافت مخشور الادب دیوان عدل و رافت * گوناگون رنج بر کشید و فرزاد کوشش بکار رفت تا این نوش داری مزاج عالم تریاق مسمومان عشرت و غم سو آغاز شد * نیره شیها به بامداد آمد و دراز روزها بشام گرانید که این کان اکلیل سعادت ابدی و گوهر دریای ارزنگ سلطنت سرمدی بر ملا افتاد * چندین آویزش فطرت را با طبیعت روی داد - چه آفت و خیز میان من و دل حیرت آورد تا این نقد جست و جوی سپنجی سرا حامل تکاپوی سراب دریانما شمرده آمد * نیایشها بدرگاه ایزدی برده شد و در روزها از پیشگاه حضرت نور نمود تا این تعویذ بازوی خردمندان و افسون جادوی دانش بسندان بخون دل نگاشته در پیکر حرفی جان ریخته آمد *

۱۰ چه مایه رنج کشیدم ز عشق تا این کار * بآب دیده و خون جگر گرفته قرار *

هیبت هیبت - راتبه خوار فیض ایزدی که با فروغ حقیقت کهن پیوند است چرا از رنج کشی و محنت پورهی زبان آلا گردن و چگونه از جان کنی و جگر پلائی بر لوح بیان نگارد * شکر فکری اقبال شاهنشاهی و نیرنگ سازی دولت جاوید طراز است که چنین سخن بر زبان رفت و بدین نظم نامه والا سرانجام یافت * آن قبله توحید نیک اندیشان را بشکر فکری درست همی و شایستهی ۱۵ راست کرداری گنجور گنجینه دانش و بینش گردانیدند و بحریم خلوت سرای قرب راه دادند - آن گوهر یکنای بینائی در نیایش دادار بیهمال و سپاس گذاری نعمت روز افزون دانشنامه از پیر خرد

بسوی آگهی طلبان و منشوری از هفتگانه تقدس برای سعادت پرهان آورد و نوازش والا کرده این سعادت گرایی عقیدت سرشت را نیروی سواد خوانی و دریافتهگی بخشید و از عموم مهرگزینی رخصت فرمود تا لخته ازان باندازه شناسائی بر فوار گویائی برآرد و بخوان سالاری فیض ایزدی چهره برافروزد * دور و نزدیک و خویش و بیگانه بهره ازان بردارند و گروهها گروه مردم دل را بفروغ حقیقت نورآمود گردانند * شکر ایزد را که بدین گزین کردار آباد اندیشه عالم صورت انبیا یافت و جهان معنی منظم شد *
 * رباعی *

این شمع که بزم هفت خوراک افروخت * از پرتو دولت شهنشاہ افروخت *

هم نابینا از عصا کرد بدست * هم بینا را چراغ در راه افروخت *

همت را کلب اقبال شگفت و طرب را روز جشن آمد - چشم کروز یافته بار شد و شب سوگوار گذشت *
 بسا حقایق کونی و الهی و سوانح نقیدی و اطلاعی برغم حق پوشان ترغذگذار نگارش یافت *
 و برهنائی کم بیفانی شتردل و روزگواران کج گرا چراغستان آگهی افروخته گشت - از بخت بلند که اخلاص خالص نام اوست تازه بارگاه خرد افراخته شد و علت غائی که سپاس گذاری باشد بر فراز انجام برآمد *
 * نظم *

بسر سبزی شاه روشن ضمیر * به نیروی فرهنگ فرمان پذیر

۱۵ یک سرو پیوستم در چمن * که با یاد او می خورزد انجمن

با وجود آمد شد چندین قافله سالار خردمندی و فراهم آمدن فرهنگ نامهای دبستان دانش پسندی امروز عیار گوهر خرد بومیگیرند و گران سنجی را ترازوی دیگر - و سلطان عقل بر سر بر فرمان روانی می آریند و جهان بینی را آئینه تازه * درین هنگام عرصه نثار و ایثار فراخ باید کرد * و ترانه شادکامی و زمزمه کامیابی را بلند آوازه گردانید نه چون فردوسی پست فطرت در مپک سرخی خواهش در شد و پرده آرم را در گفت و گوی دان دستد برگرفت * او سخن فروش بود - بها نمیدانست - *
 بدل آنرا سنگ پارچه چند اندیشیده چون بے آرممان بازار در کشاکش افزایش زیان زده گشت * بها را بے بها و وزن را بے وزن ساخت * این مایه ساز فنون احسان شاهنشاهی سپاس جلالی آلاهی اورا درین اقبالنامه میگذارد و نیرونگی قدرت جهان آفرین جهان آرا میفریسد *
 * بیت *

من این نامه را گریز گفتم * بعمری کجا گوهری سفته *

۲۵ همانا که عشقم برین کار داشت * چو من کم زبان عشق بسیار داشت *

او می سال زحمت کشید برای نقرین ابد و من هفت سال محنت بر دم بجهت آنرین جاوید *
 او در لباهی نظم که قالب معین دارد ریخته گری کرد و من در محرابی بے سروبی نثر جواهر ابدار

در سلک تحریر در آوردم *

• نظم •

قلم را بخونِ دل آغشته ام • که نثرے کم از نظم نفوخته ام •
ازان نثر را پایه برتر نهند • که ناسفته گوهر گران تر دهند •

خدا بنده را با زر پرستار چه نسبت و سپاس گذار را با گله سرا چه مناسبت • او را غرض پرده بر چشم
ظاهر بین فرور هشت که دران کارستان هنرمندی توقع هله از بزرگان زمان کرد • اگر دیده معامله بین را
آغز فرسیده چنان بپراهه نرفته و سخن بغرض نگذاردے و گوهر والا نظری دستمایه گرفته • بیت •
چون غرض آمد هنر پوشیده شد • صد حجاب از دل بسوی دیده شد
عیب خود یک ذره چشم کور او • می نه بیند گرچه هست او عیب جو
صد حکایت بشنود مدهوش حرص • در نیاید نکته در گوش حرص

۱۰ قطع نظر از آنکه در چارسوی شناسائی بزر و سیم روزگار سخن دلپذیر ذلتوان بدست آورد
و جواهر گران بها پاستک زر نتواند شد او دران سخن طرازی و نکته سرائی در خلوت نام خود کوشیده
گرامی فرزند دیر بقای خوشخوی جوان مرد گذاشت • دولت مندانی بخت بیدار را فروغ بخشند
و دانش گزینان حقیقت منس را یاری کرامت کند - ساد، لوحان سعادت پزوه را بسود و زیان روزگار
آشنا سازد و گوناگون مردم غضبناک حسد رنج را اخلاص دارو چشاند - بیدلان را مردانگی آورد -
۱۵ رویه منشان را گرده شیر و آغالی نهنک دهد - تنگ میدانان کوچک دل را کشاده رو و بزرگ بسیج
گرداند و صاحبان همت را نیرو ببالاند و بر فراز والایابی سربلندی بخشند • هر چند در ظاهر خدمت
برای بزرگان جهان بتقدیم رسانید در معنی شرح جواهر دانائی خود را بچارسوی شناسائی برد •
اگر زیر بار هوا و هوس نبوده و خرد خورده ان را بفراخ خواهش بیجا نداشته او را از شکر این
بزرگ عطای ایزدی کجا فرصت بوده تا از جهانیان چشم تحسین و احسان داشته - بل اگر رشحه
۲۰ انصاف در سر بوده و قدرے کاردانی داشته هر آینه غیر این نه نه معنوی هدیه صوری اندوخته
بدرگاه والا برده که ذکر گرامی سرمایه ظهور پایه گوهر او شد و یاد کارے برسم ارمغانی بآیندگان
آگهی جوی گذاشت *

و لله الحمد که به نیروی توفیق ایزدی و یاری بخت خداداد گوهر آمای این نگارین نامه
در محبت پذیری و ستایش شنوی که بسیاری مردم در زندان آن تخیل فرو شدند دل را بگروگانگی
۲۵ نداده است و فطرت را پایمال خواهش نکرده نه در خیال • وسعت آباد طبیعت او چه جانی
جهان جهان لظرت • در متاع دنیوی آرزو گرفته شد که فطرت عالی نداده و همت بزرگ در س نیست •

(۱) [ه] از [۲] [ک ض] شصته [۳] [ک] شده - گذاشته [۴] یعنی آنکه یا هر ۱۱

بیگانه داند که بوی خرافات بمشام او نرسیده و اجنبی شناسد که صیرفی کاردان است * پزند
چینی را با نخب^{۱۱} صوی تاب چه پیوند - آبدار مصری را با آهن پاره^{۱۲} بے جوهر چه نسبت * گوهر
بیهمتای حقیقت بخزف^{۱۳} ریژه دنیوی چون فرود - درلت جاوید را بسیمین لعبتان^{۱۴} سیاهی زود زوال
چرا بازدهد - خاصه درین هنگام که از نیرنگی زمانه و شکرخندگی روزگار جواهر گران بها سنگریزه سواچه
اقبال باشد و باطن حقیقت آمون از لواجم آگهی روشنی پذیرفته به فرار شادمانی آرامش گزین بود * ۵
اگر از کالای دست فرسود چهار بازار صورت تهنی دست بود و زمانه از بد خوئی و غنچ آرائی
دنیا را به پرستاری این کس نفوس نادیده آن آرزو پیرامون خاطر نگشتر و چنین بیمعاملگی بر خود
نپسندیده * بلکه نظر نخستین حمد ایزد یست که بوسیله نگارش ستوده کردار شاهنشاهی
بتقدیم رسد * و ملاحظه ثانوی طبیعت از نقصان بشری آنست که بزرگان آینده و دانش پذیران
حال ازین دریای بیکران جواهر آبدار برداشته خانه کردار خود را آبادان گردانند * اگر همت بلند * ۱۰
دائمی از غرقه علیای توحید بیابان^{۱۵} شرک نیامده لیکن چه توان کرد * همان سخن است که
پیشوای آگاهان باستان مواوی معنوی میگوید * بیت *

چونکه جفت احوانیم ای شمن * لازم آید مشرکانه دم زدن

اگر اندیشه این ناشنای صبح وجود و شراب گرد نیم روز حیات هر کس نفهمد دائم اینقدر دریابد
و خاطر نشین همگان گردد که نگاہی سعادت منشان خرد آمون از در چیز نگردد و نقد جست جوی ۱۵
و از نگاهان بخت بیدار بران نغزاید - نخستین فراهم آوردن رضامندی ایزدی و در نزهتگاه نشاء
قدسی گزین منزله اسلح نهادن و آن سرمایه زندگی جاوید و پیدایه نشاط پاینده است * توطن گزینان
آن بوم هرگز بنیانخانه نیستی نگرایند و تغدرستان آن روی رنجوری نبینند و تنومندان آن ناتوانی
نشناسند و برومندان آن بزمردگی - توانگری بدریشی نرود و ناتوان بیستی راه نیابد * و آن جز نیست
صافی و فراهم آوردن چهار خوی گرامی و بهره زیدن از هشت خصلت فکریه که فرهنگ نامها ۲۰
ازان پر است بدست نیاید * دوم نیکنامی سپنجی سرا که بزنگانی دراز و عمر دوم ازو تعبیر رود *
اگرچه این نیز ازان دستمایه پیدش سوانجام یابد و به نیروی آن خوی ستوده بدست آید لیکن بیشتر
بزیان دلسا و دست کشاد باز گردد و پیدایه باطن و اندیشه درست ناکزیر نبود * خوشا بختمنده که
بسعادت سرمدی دومین را با اولین درشادوش گرداند و ظاهر رسان باطن آبادان سازد * شناسندگان
حقیقت پوره بدانچه انجمن نشاط برسانند و لختر دل بخرسندی نهاده عشرت اندوزند آنست ۲۵

(۱) در نسخه نخب ۱۱۹ (۲) [سیاهی] [ش] [صیما] [د] [سیای] [ک] نیست ۱۱
(۳) [د] به بیابان ۱۱ (۴) ناشناسی ۱۱۹ (۵) در نسخه حیا ۱۱۹

که نیک بسنجی و خوب کرداری را بجست و جوی سخت و یاری اقبال از آشوب خود بینی و در طه ربا
بر کفاره دارند و دل در فرمان پذیری سلطان خرد و رضامندی ایزد بسته از نکوهش خلق و آفرین
مردم یکسو زیند - و بازرگانان ساده لوح سودے که از عمر گران مایه بردارند و فایده که از دوا و خویش
بیلفنچند ذکر پایدار و اسم جمیل باشد *

۵ فرمان روایان چارچمن صورت و معنی و در بیان انجمن تجرد و تعلق که از فراخ حوصله
و کشایش عرصه آگاهی بر غوامض این دو آخشیج بواسطه فرارسند به نیروی ایزدی تائید
باردو عالم بر دوش فطرت بر نهند و بتوانائی فرآهی سبکبار بوده چالش نمایند - و کار و بار این
دو ضد را که ران مردان والاهمت یکے را سرانجام بحرا کمتر توانند کرد برهنمونی بخت خداداد
چنین گزیده سامان انتظام باید که عقل اول در شکفتن ماده و آسان نیرنگ کار بحیرت افتد و سرمایه
۱۰ هود و زبان صوری و معذوب بدست آید و در یک زمان بدین دو آئین مختلف بزم سور آراسته گردد
چنانچه از ناصیه کرامی احوال برافروزنده چهره دوست برافرازنده رأیت اقبال زمان مسعود ما (که
امروز آسمان را بکام او میگردانند و ستاره را به بلندی او سیر میفرمایند * بیت *

فروغ بخش شبستان هذ اکبر شاه * چراغ بارگه دوست تهرخانی

دل از خیال او باله و زبان بذکر او نارد (چه تابش ظهور دارد و پرتو پیدائی میدهد * ایزد تعالی
۱۵ آن یکتای ملک آگاهی را بقا بخشد و بر جهانیان سعادت جاوید فرستد * آن فرمانروای صورت
و معنی بفروغ عقل خداداد و شجره چراغ همت گران سنگ چنین دو ملک بیکران آباد دارد و چنان
به هشیاری و آگاهدلی خرامش فرماید که دیده دران والانگاه هر نشاء بدیگرت پی نتوانند برد * و هر
کدام آن گوهر جهان افروز شناسائی را خاص خود انگارد * ازان باز که سر رشته سخن سرائی و دست آویز
کارپردازی در میان است و شاهراه نامه نویسی روائی دارن بدین شایستگی و پابرجائی این دو
۲۰ اقبال فراوان جنگ در یک ذات قدسی فراهم آمده نشان ندهند مجمع بحرین دین و دنیا - منبع
چشمه سار صورت و معنی - محمل آرای سفر در وطن - مجمع خلوت در انجمن - گره کشای کار فرومستان -
مرهم بند ناسور خسته دلان * کثرت تعلقات صوری گرد فتورے در تابخانه دل وحدت گزین نتوانند
انگیخت و فرط ایزد پرستی و یکتادلی بان تفرقه در هنگامه ظاهر نه وزاند - هم قید ظاهر دارد و هم
اطلاق باطن *

* ابیات *

۲۵ از لوحه جبینش بینند پاک بینان * نور خدای بینی فر خدای دانی
هم تخت راست وارث هم تاج راست والی * هم دهر راست مالک هم ملک راست بانی

ناگزیر همت آنست که سخن سنجان کوهرآما بنگاشتن مناتب والای چنین یگانه بارگاه هستی گوش
و گردن ایام را بیارایند و کفار و دامین روزگار را زینت و زینت بخشند * بآیندگان قوافل وجود ارمغانی
سراجم یابد و جویندگان دور دست را شناسائی بدست اوفتد * اگرچه آسمان بنگاپوی خویش
بعشوه دست و زین ازان باز گوید و دست بدست گرداند و لیکن از نیرنگی زمانه حوادث بدان راه یابد
و بما باشد که سریشها گسیخته گردن لیکن چون ازان کارنامه‌های حیرت افزا دفترها برسانند و بر صفایم
روزگار برنویسند هرآئینه دست انقلاب کمتر بدان رسد و سالهای فراز نشان پایداری گیرد * بنائے که بر پایه
نیکوکاری نهاده آید، فواز ابوانش بکندگوه هفتم بام پیوندن و بنیاده که بران قاعده سعادت اتفاق
اوفتد بگردش دوره ویرانی بدان راه نیابد *
* بیت *

جزای حسن عمل بین که روزگار هفتوز * خراب می نکند بارگاه کسری را *

بیداست که از اورنگ نشینان والاشکوه باستانی جز نامه‌های کارآگاهان آن دور یادگارست نموده *
و بجز داستانهای کوهرین سخن سرایان نیک سائل نشانی نیست * و از سال خوردگی گزند نیستی
نیابد * از بلندبایگی آل بویه جز نتایج خامه صابی و مهلبی خبرست نمی دهد و از مکارم ملوک
غزوه بغیر از فواید رودکی و عنصری و عقیلی بر نمیخواند *
* نظم *

بسا کاخا که محمودش بنا کرد * که از رفعت همی با صمه^{۱۲} مرا کرد

نه بیذی زان همه یک خشت بر جای * بذلی عنصری مانده است بر پای *

هرکه این طلسم هوشمندی و افسون خردپژوهی دریابد و این رقم خیال و جادوی حلال را بر شفاست
اینقدر داند که مرا اندیشه آنست که ازین دو پایه والای شاهنشاهی دور و نزدیک را آگاه گرداند
و اساس دولت جاوید را گزین بنیاده نهد * بطفیل آن نگارنده را ازین خزاین ایزدی راتبه مقرب
گردد و بهره فرلوان از خوان افضل بردارد *
* ابیات *

باین نامه نامور دیرباز * بماندم برو نام او را دراز

بنامش ازان کردم این نامه را * که زرین کند نقش او خامه را

و اگر از نیرنگی خودبینی بدین نیز نگاه نیفتد و این بسیج قدسی برو پوشیده ماند این مایه
شناسائی خرد بدست رفتد و این قدر سرمد بینائی سراجم یابد که دست آویز خاطر خامه پرداز
و وجه همت خیرسگال سعادت پژوهی عموم مردم و دولت افزایی جمهور عالم است * نخستین

(۱) [ش] عقیلی * [ک] عسجدی * [س] عیسی * [ض] عیسی || (۲) [ه] همی نامه

ب نقطه * [ش] همی نامه (یا نامه) * [ک] همه با صمه مرا * [ف] همه پایه فوا * [غ] همه پایه

فوا * [د] بام چرخ جا || (۳) [ک] هرکه * در دیگر نسخه‌ها هرگاه ||

ازین کارنامه آگهی شناسای نیک و بد کردند که بسیاری را قدم جست و جو در شناخت آن فرسوده شد و کاره برنساختند * و سپس آن نقایح نیکوکاری و بدکاری را که این اقبالنامه ملامت ازوست دریابد - از یکی آئین رفت و روپ خانه بشناسد و از دیگره چهارطاق زندگی برساند - و از بهروزی و شادی که پیش آید چون از گذشتگان نشانی نبیند بخورد رعنائی راه ندهد * و اگر غم گردد خاطر برآید چون از نظیر آن در اسلاف اثره پدید نباشد خود را دست فرسود آن نگرداند و پیوسته در نیرنگسازیهایی روزگار بر نطع آگهی نشسته بنیادش و نیازمندی دادار بیهمال گراید و از عاجزی و درماندگی تومندان گذشته شناسای نیروی دست قدرت برکمال شود * من گنگ زبان شوریده دل - سودای خاطر کجا و سامان سخن گذاری و نکته پیرانی کجا - هستی دشمنان خمول گزین را با حرف گدازان و بادسرایان کثرت چه نسبت - شکفتگان نوح کلامی خویش را با آرابندگان کاسد

۱۰ متاع چه مناسبت *

منم که روی دلم در شکست کار خود است * و گرنه گبر و مسلمان رواج می طلبند *

شگرفکاری روزگار را چه نویسد و نیرنگ سازی سپهر را چگونه پردازد * در عنفوان آگهی از باد هستی در تکلفای غم بسر بردی و جاهای شریف و زمانه های خجسته گسیختن پیوند عنصری در بوزه کردی * ناگاه علاقه خاطر مرا کشان کشان بدبستان دانش بزدی بردی و دران شورش دل که مردم را با آرزگی برد مرا روی در جمعیت آمد - راه دانش رسمی کشوند و بسیاری مراتب شناسائی در پیشگاه دل پیدائی گرفت و رعونه شگرف چهره ابقدار افروخت * بقلاوزی سعادت از نگاشتهای پیشینیان دل نشین آمد که آدمی از سه حال بیرون نباشد - نخستین را به بدگوهری و بدنهجی تعبیر نمایند و آن در پوستین مردم افتادن و آهوی اینان بر ملا انداختن است * دوم سعادت بسیجی و نیک اندیشی که خداوند آنرا نیم مرد خوانند - از کشاده روی آگهی و فراخ دامنی دریاست

۲۰ عالمیان را به نیکوئی یاد کند * سیوم والاعتمی و بلند پایگی نه از ان مردم تمام اشارت رود *

صاحب آن از سترگ آهنگی مردم را یاد نکند تا به نیکی و بدی چه رسد - غیره بشهرستان خاطر لوراه نیابد - همواره در میدانگاه ضمیر خویش بینش سواری کند و بعبدهای خود رسیده بچاره گزینی نشیند و پس از ان به نیکوئیهای حقیقی صفونکند باطن را بیاراید - شاید که بدست آویز آن بر فراز اطلاق منزل گیرد و کامیاب دولت جارید گردد * چون از نرد آگهی این نقش حریف ربای دلفریب

۲۵ برخواند قدره از ان غنودن برخاست و روی در پژوهش آورد - دست از همه باز داشته بکمین خویش دشمنانه نشعست و بدگاشتن نامه عیوب خویش آماده گشت * چون قدره این راه هولناک

- سپرده آمد پروهای نو بر تو بر پیشگاه بینش آری بخند * و چنان شد که یک گام برداشتن نمی یارست و غیر از فاختوشی چند که در عنقوان حال برشمرد خویشتن را پاکدامن می اندیشید * از آنجا که به ذیرنگی این بوقلمون قدری آگهی بود ز زده دیو نفس نیامد * ناگزیر واپس رفت و در آن نخستین منزل ناپود فرود آمد و عیب نویسی بنی نوع خویش را آئینه رونمای آهوهایی خود گردانید *
- بسیارے خواهی نکو عیده را آگاه شد * و در آن کشاکش روحانی و نفسانی و آشوب درونی و برونی از گوشه انزوا برآمده بدرگاه همایون رسید و ستاره بخت مندی بر آفتی مراد تابش داد * از نور توجه گیهان خدیو کشایشها رو آورد و بر مدارج صورت و معنی چیره دستی یافت * گنجوری گنجینه حقیقت کرامت شد و امین مقالید مقل گردانیدند چنانچه در خانمه دفتر اول و دوم مجملے نگاشته شد * دل خالی کرده آمد و پندنامه بتحریر رفت * در کالبد گفت جانے بر مید * و بسیارے زمان در سامان غذا که روائی آن در نظر حقیقت پزوه سلطان خرد پسندیده باشد دل سرگردانی داشت * از آنچه ۱۰ در کهن نامها بنظر در آمده بود پدرايه فرزونی پریشانی شد * صبحگاه بر درگاه حضرت نور در پوزة ضیائے میگرد و پیدائی این طلسم دشوارکشا می طلبید - و از آنجا که بخت یاور و دل بیدار بود فروغ نیر اقبال بر تو انداخت و آن معنای بدیع کشاده گشت و پیدا آمد که روزی در کبر معدلت سلطانی و خدمت گزینی بندگان سپاس گذار است چنانچه بنده ازین در مبادی آخرین دفتر گذارش یافت * و شگفت تر آنکه هر چند آهنگ تجرد که با گوهرم سرشته اند زمان زمان جوش دیگر میزد ۱۵ اندیشه افزایش بزرگی صورت نیز در بالش بود - بسوانجام شایستگی غذا و مایه نفوس مندی که سعادت هر کار بدو باز گردد از گوناگون اسباب دست باز کشیده در کار سپاهگری جد افزود و چون تعلقیان دامن آلود که بسیج تقدس پدرا مرون خاطر شان نکرد شب از روز جدا نشناخته بر در انتظار نشست *
- از آنجا که این پدش را سرمایه زندانی و پدرايه تحصیل کمال حقیقی دریافت هکی آهنگ آن داشت که فروغ تدبیر را با امعان شمشیر بیرون داده کارے چند بردارد و روشه نازد بظهور آورد که کارشناسان ۲۰ آزموده بشگفت * اند و خوانندگان باستانی نامه بحیرت در شوند تا سپاسگذاری این حرفه خردگزیں نموده باشد و لوازم کار پیش گرفته بجا آمده * نفس نفس این آرزو افزایش می یافت و از نارسائی وقت بر زبان نمی آورد * از خانقاه و مدرسه ببارگاه سلطنت آمده بود * ظاهر برستان را چیدزے که بخاطر نمی رسید اندیشه ضمیر بود و چنان از ناصیه احوال بر میخواند که اگر این در کسوه راز دل بیرون فرستد نسوس گیرند و زبان طغز کشایند * از آنجا که باطن نور آگین کشور خدا مرآت ۲۵ حقایق و جام جهان نماست بے عرض حال و گفت و گوی سفارش می گنج گزیں بے یاور را در

- برکشیدن و بزرگ ساختن نوحه فرمود و ببلند پایگی اعتبار اختصاص بخشید و مرتبه والی سپاهیگری کرامت فرمود • روزی چند در هنگامه دانشوران رشک افزای همگان آمد و از دیوانه آمو از من مجمعی حسد آرایند • از بدایع آنکه من در گرد آهنگرخانه در جست و جوی شمشیر و روزگار بدست کاربرد از قلم میدهد • پژوهنده در صیقل گیری سخن و زمانه در سر نیز می نولت خامه تا آنکه فرمان مقدس بنگاشتن گرامی احوال شرف نفاذ پانث • بجزایع گوناگون فرود • از آنجا که دستمایه این کار نداشت و دل را بدین گونه سخن سرائی میل نبود نزدیک شد که عجز خود را وانموده بار ایستد و خوبش را ازین کار سترگ بر کناره گیرد • و ازین رو که غیب دانی کیتی خداوند دلنشین بود و در برابر نوازش خدمتی گرفته بایست کرد برای آن نشد که از آن فرموده سر تا بد • لخته برین اندیشه افتاد که شهریار دیده در جد کاری و فراوان کوشش من و سخنوری اشرف برادران در نظر دارد
- ۱۰ تا آنچه بتگاپوی شگرف فراهم آورد آن سخن سنج گوهر آما انتظام شایسته بخشید و این شغل سترگ در انجام آورد • زمانه بهشت گرمی دم گیرد بکشایش معنوی چشم کشادگی و با خود سرانیده که فرمایند شاهنشاهی افسون سخن سرائی و طلسم دانش افزوی است • از نیت درست و همت عالی این اندیش اندوه و شادی بدین خدمت رو آورد • بیشتر اعتماد بران بود که بتوفیق بخشید ایزدی در جمع احوال همت گمارد و هیولای بران پیکر قدسی سرانجام بخشید • مدحت سرای •
- ۱۵ بارگاه خلافت دانش آرای دولت همایون سردی قلم سخن گذاران روزگار پیدشوی نظم گستران هنر پرداز شیخ ابو الغیض فیضی که برادر مهین و پایه برتری دارد نظر عاطفت خواهد فرمود و بهیرایه آن سخن پناه دست باغی تازه حسن صورت خواهد گرفت •
- هنوز از دفتر نخستین نیت بروی کار نیامده بود که زمانه چنان نیرنگی نمود و آن آزاد خاطر دانش آموذ سفر واپسین پیش گرفت و سرایای دل را شگرف اندوه روی آورد • چون بطلم الطاف
- ۲۰ شاهنشاهی از آهنگ آوارگی بشهر خدمت رسید نوازشهای گوناگون مرهم بند ناسور درونی فرمودند و بهمان شغل بزرگ اهتمام بلیغ رفت • روشنی پذیرفت که کتوز خدای را درین فرمایش خیال چیت و نظر والای از کجا افتاده • بر همان تخیل روی دل آورد و به نیایش ایزدی رهگرا شد • در تبه دست و جان غم آموذ و افزونی تعلق بکطرف که جهان جهان کاسوائی صورت بچاره گیری آن نتواند درآمد و عالم عالم مراد یابن ملک ظاهر درای آن ناسور نتواند کرد • صد و جز در پهای دل که دران
- ۲۵ بسیج آدمی زاد کار نتواند کرد و در خلوت کند تجرد و هنگامه تعلق بهیچ طور نتوان بارداشت تفاوتی سترگ این دو حال شگرف چگونه نویسد و انبازی این دو وضع بدیع بکدام نیرود برگردد • نخستین در بابازی و غوازه جوشی و تراوش بارانی و ریزش شبندی از صفوت کند ضمیر بدید آورد و هزار داستان نو بر طرازد و

چندین آسمان بدایع برافرازد و همنشین خود را بر فراز حقیقت جا دهد و بصدر نشینی محفل
 همایون دانش اختصاص بخشد • از درمیان نشان سنگ خارا ئی و آثار خشتی و آئین کلوخی و
 ریزش خاک تیره از همان چشمه آگهی آشکارا شده چهره عبرت افروز - الکنی و ناسراگویی و لاف سرائی
 و هرزه دزائی زمان زمان با آئین نو بر پیشگاه ظهور خرامد و حضیض گرائی و آرزوی صف نشینی
 سفلیک از خصایص آن • و با این تباد حالی و سرگردانی زجر بی یاری و تفهائی زمان زمان •
 جوش دیگر بر میزد • با آنکه سرشت زمانه برانست که پیوند یکسجهتی کمتر سرانجام دهد
 و همواره سلسله درستی از هم بگسلاند راست گویی و مدهاند شناسی من یار روزگار آمد • دوستان
 با بری و آشنایان قدیمی دامن از اختلاط برچیدند • بار تعلق بر دوش کشیدن و راه گریه شتافتن
 و طریق خطرناک سپردن تن تنها کجا به نیمه راه رسد و کی بمفرنگه شتابد • و بریاض قدس خرامیدن
 یگ دو دوستی خدائی که درین قحطسال مردمی بدست آمده بود بر همه مصیبتها چیره دستی نمود • •
 و شکفتن تر آنکه با چندین دست افزار وحشت زدگی و آویزش درونی و برونی دست
 ازان نگاشتن باز نموداشت و فتورے در عزیمت راه نمی یافت و نفس نفس همت را نیروی دیگر
 پدید آمد و این جنگ شگرف افزایش مینمود و کشاکش ظاهر و باطن می افزود تا آنکه نور
 • حقیقت تابش فرمود و گره بسته کشایش یافت و غریب آثار نفس قدسی گویان خدیو بتازگی
 خاطر نشین آمد و دل و دیده را نورے بدیع فرگرفت • و نگاشته خرد پزوهان باستانی لحن حقیقت •
 خویش را آشکارا کرد و برین خراب دل هیچی گرا بخشود • گذارد دانش پزوهان پیشین آنست که
 قافله سالار ملک تقدس را چیره دستی بر خواص و عوام باشد و نزهتگاه باطن و ظاهر از پرتو عاطفت
 آن بکنای جهان آگهی آبادی پذیرد و کارگیای صورت را که برای نظم و نسق پراگندگیهای جهان از
 هزاران خلیق بر میکشند اگرچه همگی آدمیان در سطوت فرمان او باشند لیکن بر طواعی ابدان حکم رود
 و درون دلها راه نیابد - و دیگر بکنایان ملک آگهی جز بر بواطن صافی دست تسلط بر نکشایند چنانچه •
 اطار عموم اولیا و سایر اصفا ازان آگهی بخشد • و دانش پزوهان رسمی و دکان آرایین روزگار جز در دل
 صامه کارے نتوانند ساخت و تاثیر انفس شان جز بران خرابه پدید نیاید • و از آنجا که اورنگ نشین زمان
 ما را فرمانروای ملک معنی نیز گردانیده اند نفس قدسی در من کج می ریان بی یار هیچمدان چنین
 نیرنگ سازی بظهور آورد و از حضیض گاه بیدانشی بر فراز جای حقیقت رسانید • • ابیات •
 بفرخ نالی و فیروز مندی • سخن را دادم از دولت بلندی
 طراز آفرین بستم قلم را • زدم بر نام شاهنشاه رقم را

نخستین هیازری تائید آسانی در فراهم آوردن احوال این دولت جاویدنظر از اهتمام رفت
 و کوشش بیرون از رسم و عادت بکار برد تا آنکه بیشتر احوال زمان خویش نگارش یافت • در بمباری
 سوانح خود در میان معامله بود و از غوامض و خفاهای سلطنت تا بسایر امور چه رسد آگهی بر
 کمال داشت • از آنجا که وسواس سخن گوینان خاطر گرفته بود و بر جانظله خود اعتماد نمیکرد از بزرگان
 دولت و نوگینان والاشکوه و دیگر قدیمان هوشمند پرسشهای مختلف نمود و بتقریرهای متنوع اکتفا
 کرده بنگاشتن آن استعدا نمود و در هر سانحه زیاده از بیست مورد فروریده احتیاطگزی نوشتها
 برگرفت • از اختلافهای سترگ که از بیفندگان سوانح بگوش رسید بشگفت زار افتاد و دشواریهای سخت
 رو آورد • روزگار کهنگی نپذیرفته - کاربردان وقایع و سوانح حاضر - و صاحب^(۱) معامله بر مسند آموزگاری
 و من چشم بیدش کشاده نظارگی چندین اختلاف روی آورد • بمیامن اقبال روز افزون بچاره گری آن
 پای همت انشرد و در سرانجام آن بدریوزه دل نشست • کار سر بسته کشایش یافت و سرگروهانی
 روی در آرامش آورد • به امعان نظر و تأمل گزی آنچه بیشتر بیست طرز اتفاق داشتند برگرفته
 نشاط انزوی • و جائی که گذارندگان سخن اختلاف داشتند کار را بر پایه هوشمندی و راست گوئی و
 حزم اندیشی گذاشت و دل بدین آئین نخته برآورد • و سانحه که از هر دو طرف گزیده مردم بودند
 یا مخالف آگهی خویش بگوش رسید آنرا بموقف عرض همایون رسانیده خاطر را فارغ گردانید •
 از برکات دولت روز افزون و همت افزائی شاهنشاه دانش اندوز و بلند پایگی اخلاص پژوهنده و یازری
 بخت بیدار کامیاب خواهش آمد و بر فرار مقصود بر شد •

چون ازین گروه دشوار عبور بعانیت گذشت کتابی مترک انظام یافت - لیکن چون
 درین منزل هولناک در ترتیب سوانح چندین بار یک بینی نرفته بود و سال مهها سرانجام شایسته
 نداشت باز از نو آهنگ سخن بساز در آورد و نوشتن را از سر گرفت و رنج بسیار کشید خامه در تواریخ
 الهی مسامع جمیله بظهور آمد • از آنجا که روشنان ابداع در تائید بودند این کار نیز با آسانی گزاید
 و نسخه علاحد، چهره ظهور بر افروخت • و چون از کشایش غیبی پیام طرح نو بگوش هوش درآمد آن
 کهن دلق پیشین را برکشیده و الا خلعت تازه^(۲) بابت همت در پوشانید و به نیروی دادار سخن آفرین
 این شگرف کار دشوار نما نیز رو در انجام آورد و گوناگون نشاط چهره بختمندی را افروزش داد •

و چون آهرو بخانه گیتی جای بودن آگاه دل نیست^(۳) خامه که دم سازان سعادت اندوز در نقاب
 خفا و از ناسپاسان کارشناس هنگامها دل از رنگینی این بساط مزور برگرفته هر روز آخرین ایام شمرده
 و جز بدانچه در سفر واپسین بکار آید نپرداخته • بدین تبه حالی بسرعت راه رفتی و کارهای شمرده

- دلخواه انتظام نیافتی • و چون بصرنوشت آسانی مهلتی در زندگی بهمت بار چهارم کار از سر گرفت
 و در اهتمام نهاد • اگرچه عنفوان تکاپو درین هنگام آن بود که نقش تکرارهای نکوهدیده ستوده آید
 و روابط سخن شادابی گیرد لیکن ناسرانجامی آن امور دیگر بنظر درآمد و پدیده اصلاح یافت •
 و چون نوسفر و غمزه و بجاور بود درین مرتبه اندوه فراوان درگرفت که با چندین درادو و با چه
 مایه احتیاط چندین لغزش رفت و چنین خطاها نمودار شد حال چگونه خواهد بود و کار بکجا •
 خواهد انجامید • بار پنجم دیدبانی آغاز نهاد و از عنفوان فامه نگاه‌های تازه بکار رفت • اگرچه
 همگی مساعی مشکور برای هموار ساختن آن مقاصد و انتظام دادن آن مطالب بود لیکن از آنجا
 که سخن سرایان دیده‌ور نظم را نمکدان زهر شمارند در آوردن ابیات مناسب که بدین سار سخن هم‌آهنگ
 باشد نیز مقصود بود کوشش فراوان رفت و ستردن و در آوردن بسیار شد - و قطع نظر از آن گزهاگره
 فناوار • حقیقت آنست که آدمی زان در دید عیب خود و فرزند خویش چشم پوشیده دارد - هر چند
 کوشش نماید عیبهای او به نرخ هنر بگیرد • من که بدشمنی خود و درستی جهانیان خو کرده‌ام
 در دید این معنی سرمه نتوانستم ساخت و سبب بینائی را علاج نیارستم اندیشید لیکن ازین تکرار
 پنجاهه آواز طرز تازه جهان را فرودگرفت • برخه اخوان زمان به پیروی و گروه بختانت هنگامه
 نشاط برساختند و نظم و نثر را دران لباس پوشی در آوردن گرفتند • اندیشه آن داشت که مرتبه
 ششم نیز خاطر رسوسه‌آمود را لخته خالی گرداند و آئین دوربینی و مشکل‌پسندی بکار برد لیکن
 افزونی طلب کشورخدا فرصت آن نداد • ناگزیر همان نگاشته پنجمین را به پیشگاه نظر آورد و پدیده
 سعادت جاورد اندوخت •
 • ابیات •

گوهر ازینگونه زکان که زاد • نادره چندین ز زبان که زاد

در نه هر حرف جهانیه نهان • عرصه هر لفظ جهان در جهان

۲۰ هر در این زیور هر دو سراسرست • گرنشناسی تو غرامت کراست

- امید که بدیامن درستی نیت و شایستگی آن کاره که پیش نهاد ضمیر سپاس گذار بود
 بدلکش آئینه سرافجام یابد و خاطر رسوسه‌آمود لخته ازان شورش با ماند • با عزیمت درست و همت
 شگرف در عرض هفت سال از آدم تا گوهر مقدس شاهنشاهی مجمل رقم زده کلک تحقیق شد و از
 آغاز پدیدار شدن حضرت شاهنشاهی بر فراز هستی تا امروز که سالی الهی بیچهل و دو رسیده و قمری
 بهزار و شش احوال پنجاه و پنج ساله آن نونهال اقبال حسن انجام گرفت و لخته خاطر ازان بار سترگ
 ۲۵

(۱) [ه] فناوار • [ش] فساد از • [د] قبادار • [ض] فتاد از • و مزیزه گوید که قنادار بمعنی

عیب‌گیر درست باشد ۱۱

• سبکدوش گشت •

• ابیات •

چو نیت نیک باشد پادشاه • گهر خیر بجای گل گیارا

• فراخیها و تنگیهای اطراف • ز رای پادشاه خود زند لاف

امید که هنگامش احوال صد و بیست ساله کشور خدا که چهار قرن باشد چهار دفتر انجام یابد

• و بادکاره برای آگهی طلبان انصاف گوهر انتظام گیرد - و آئینهای مقدس شاهنشاهی را آخرین

دفتر اندیشیده بدین پنج دفتر انجام اکبرنامه در خیال آورد • بیاروی کارساز تحقیق سه دفتر

باجام رسید و بسا راهای آگهی گفته شد و گنجینههای حقیقت ساخته آمد • • ابیات •

سخنم ز درون حکمت آگاه • از بهر خزانه خانه شاه

تا بویکه مرادانش و داد • که که بضمیر شه دهد یاد

امید که این متاع اخلاص • گردد بقبول بندگی خاص

ایزد بدر تو جا دهادش • مقبولی خود عطا دهادش

بادش بمقام ارجمندهی • از سگه نام تو بلندی

از نام تو او خجسته رو باد • وین بنده خجسته نام ازوباد

اگر زمانه نیرنگ ساز مهلتی بخشد و روزگار بوقلمون فرصتی دهد آن دو دفتر را نیز بدو کش

۱۵ روش به پایان برد و نامه اعمال را سعادت آورد گرداند • و اگر نه دیگران را توفیق رهنمائی گردد

و بخت یاور آید که سال بسال احوال این دولت ابدترین بهمتی عائی و کوشش فراوان و فهم

درست و نیت والا و خاطر آزاد نگاشته خانه دین و دنیا آباد گردانند و سرایستاق صورت و معنی را

شاداب سازند • و این ذره بادیه حیرانی را بیاد آورند و دران سعادت نامه خود مدت بر من نهند

که سرشته این سلسله جارید طراز را پرروی کار آورد و آئین سخن سوئی را بدست داد - و اگر پسند

۲۰ خاطر نیاید و خواهند که بدو آئین با زبان روزگار از سر آغازند سره ایگ سوانح دولت ابدی را مهیا

ساخته باشد • • بیت •

آسایش کایفات بادا یارب • در سایه چتر دولت اکبر شاه •

(۱) ایزد بدرنوی شاه جا دهاد او را یعنی متاع را

نبذے از احوال مصنف *

راقم شکر فداصہ را چنان در سر بود کہ انمودیم از حال آبای قدسی و لختہ از فیونگی اطوارِ خود نوشتہ رسالہ جداگانہ سرانجام دہد و مایہ عبرت دیدہ در این درویاب گرداند لیکن شغلِ گوناگونِ خاصہ نوشتنِ این کتابِ آگہی مرا از ہمہ بازداشت * درین اثنا پیام آرای غیبی چنان گذارش نمود کہ یکجا روزگارِ تابِ این فداورد کہ بہرستِ جرایدِ شکر فدا اطوارِ بر فرازِ تحریرِ شتابد - سزاوارِ وقتِ آنست کہ لختہ ازان درین اقبالنامہ برگزید و در چند جا نبذے گذاردہ گزیدہ نبذے نگارد * بدین نویدِ قدسی ۵
برخیز ازان بر نوشتہ - دلے خالی کرد *

ازنجا کہ نسیم سرا شدن از تہی دستی با ستخوانِ نیلگونِ بارزکانی نمودن و کلاہی فادانیِ بیارار آوردن است و از شیرینہ مغزی بہترِ دیگران نازش کردن و آہوی خویش نادیدن نمینخواست
ازان شطریہ بر طرازد و افسانہ گذاری کند * درین بادیدہ دیولاج پابندِ سلسلہ بجائے نرسد و آبیاری
انتصابِ صوری در نرہنگاہِ معنوی بکار نیاید *
• ابیات • ۱۰

چونادانان نہ در بندِ پدر باش * پدر بگذار فرزندِ ہنر باش
چو دود از روشنی نبود نشامند * چہ حاصل ز آنکہ آتش راست فرزند

در محاورات روزگار نسب را بنحیه و نژاد و ذات و امثال آن تعبیر نمایند و آنرا به عالی و سافل پای بند گردانند * هسوار آگاه دل داند که این بدان باز گردد که از آبای میانی او یک بفرزنی نروت ظاهر یا بشناسائی حقیقت چیره دستی یافته و بنام یا لقب یا حرفه یا مسکن شهرت گرفته * و گرنه عامه که مردم زلفرا از فرزندان آدم صفی شمردند و بگفت و گوی داستان گذاران دل نهاده احتمالاً دیگر راه ندهند * پر ظاهر که درین معامله از دوری راه از پا اندازند و بدان گوهر گرامی اعتبار نگیرند * پس چرا سعادت گزینی بیداردل بدین افسانه بخواب رود و بران تکیه زده از حقیقت بهره یی دست باز گیرد * پسر نوح را از ایزدشناسی بدر چه سود و ابراهیم خلیل را از بت پرستی اصل کدام زبان *
 • بیت •

بنده عشق شو و ترکِ نسب کن جامی • که درین راه فلان بن فلان چیزه نیست

۱۰ لیکن بسرنوشت آسمانی در رسمیان صورت پرست افتاد و با طایفه برآمیخته که نسب را بر حسب گزینند * ناگزیر لخته ازان برگردد و سایدند برای این گروه گسند *

شماره آبای گرام داستان دراز است * چگونه گرامی انفس را بفنایست وقت بفروشد *
 بوخه در لباس ولایت و گروهی در علوم رسمی و طایفه در زنی عمارت و جمعه در معامله گذاری و طبقه در تجرد و تنهایی بسر برده اند * از دیوگاه زمین بمن وطنگاه این والایان بیداردل بود *
 ۱۵ شیخ موسی پنجمین جد را در میادیمی حال رسیدگی از خلق رو داد - ترک خانمان نموده غربت گزید و بهمراهی علم و عمل معموره جهان را بهای عبرت درنوشت * در مائه تاسعه در قصبه ریل که نزهتگاه است از سیوستان بسرنوشت آسمانی عزت گزید و از پیوند دوستی خداکیشان حقیقت بهره کد خدا شد * اگرچه از صحرا بمدینه آمد لیکن از تجرد بتعلق نشناخت * بر همان نطع آگهی بوده انفس گرامی را در آونزش خویش بگر برده و زندگانی بی بدل را در بیواستن نفس بوقلمون
 ۲۰ مصروف گردانیده * فرزندان و نیاپر سعادت نمود پیرو آئین او بوده خرسندی داشتند و دانش عیانی و بیانی می آندوختند *

در عنقوان مائه عشر شیخ خضر را آزوی دیدن بوخه اولیای همد و رفتن بدینار حجاز و دیدن الوهی خود بسفر در آورد * با چنده از خویشان و دوستان بصوب هند آمد * بشهر ناگور میرسید نجیبی بخاری آچی که جانشین مخدوم جهانیان بودند و از ولایت معنوی بهره رانر داشتند و شیخ عبد الرزاق قادری بغدادی (از اولاد گرامی آسوه اولیای بزرگ سید عبد القادر جیلی) و شیخ یوسف سندی که میر صورت و معنی فرموده بودند و بها کمالات حقیقی فراهم آورده در گذرگاه ارشاد و رهنمایی خلق بسر برده و جهانیان از راه آورد او ذخیره ها برگرفته * از گرم خوئی و دلجوئی این

- بزرگان کارگاه و از خلیف دامنگیر بنگاه روزگار خورده آن رهگرای غربت توطن گزید *
- در سال نهم و یازدهم هجری شیخ مبارک از نزهتگاه علم بعین آمد و طیلسان هستی بر
 درش گرفت * به نیروی دم کیرا در چهارسالگی لواحق آگهی پرتو انداخت و روشنائی روز افزون
 چهره سعادت افروخت * در نه سالگی سرمایه سترگ پیدا کرد و در چهارده سالگی علوم متداوله
 اندرخت * و در هر علمه مکتب یاد گرفت * اگرچه عنایت ایزدی نافله سالار آن بیدار بخت بود *
 و بکوی بسیار بزرگان در بوزه فرموده لیکن در ملازمت شیخ عطن بیشتر بسر برد و تشنگی
 باطن از آموزش او افزود * شیخ ترک نژاد است * مد و بیست سال عمر یافت * در زمان
 سلطنت سکندر لودی در آن شهر وطن گاه خود ساخت و در خدمت شیخ سالار ناگوری پایه والای
 شناخت بدست آورد * شیخ در توران و ایران دانش اکتساب فرموده بود *
- ۱۰ الفصه شیخ خضر بصوب سند بازگردید - همگی اندیشه آن بود که برخی نزدیکان را از آن بلاد
 بخت باین دیار آورد * روزگار او در سفر سپری شد * و در حدود ناگور قحطی سترگ افتاد * ربای عام
 نفرت انگیزت * غیر از مادر و والده همه را روزگار سپری شد * پدر بزرگوار را همواره عزیمت جهان گردی
 از خاطر نوز آگین سر بر زده و دیدن بزرگان هر سرزمین و در بوزه فیض ایزدی نمودن بر جوشیده
 لیکن کدبانوی خاندان عفت رخصت نمیداد و سرکشی در خاطر سعادت منش نبود * درین کشاکش
 باطن بملازمت شیخ فیاض بخاری قدس سره پیوستند و شورش دل افزایش گرفت * آن پیر
 نوزایی را آغاز آگهی نظریگانه بر بنده ایزدی افتاد و روشنی دل و سعادت جاوید روزی شد *
 در بوزه ارادت و گزیدن روش معین نمود * پاسخ یافت درین نزدیکی یک بر فراز هدایت برمی آزند
 و برهنمایی جویندگان آگهی نامزد میکنند - عبید الله نام دارد و گرمی لقب او خواجه احرار خواهد
 بود - انقظام آن هنگام نماید و آگین او برگزید * خواجه در آن هنگام آبا پایی عرصه تکاپو بودند و
 در جستجوی جانداوری حقیقت دوادر داشتند * چون وقت کار رسید بدان پایه والا سراقازی
 یافت و تلقین خدا بوهی از برگرفت * گمگامی را خلوت او فرموده اند و بی تعیینی پیشه او مقرر
 شد * در سخنان خواجه هر جا که بدو بوشه تعبیر میبرد این یگانه آفاق را میخواهند * قریب چهل
 سال در دیار خطا بسر برد و در هشت و کوه عشرت نهبانی اندوخت * مد و بیست سال عمر گرمی
 رسیده بود و آثار گرمی دوزخی همچنان افزایش داشت * شیخ پدر بزرگوار در آن مصر ولادت بچند
 از خدائیان سعادت پذیر داستان حقیقت میگفت و بسا نکات دل افروز بر فراز ظهور میسید * ناگاه
 آوار آگه بگوش رسید و بارتق آگهی بدرخشید * هر چند اندیشه رفت نشان نیافتند * روز دیگر

بتکاپوی سخت و جست و جوی بسیار روشن شد که در خانه کلاله آن بزرگ معذوی منزلت‌گزین است •
 از نور ارادت او زمانه دل برآسود و خاطر هرزه‌گرا باز آمد • پیوسته چهار ماه سعادت می‌افزودند
 و بنظر اکسیر او روز افزون عیاره می‌گرفتند • در آن نزدیکی سفر ملک تقدس پدید آمد و دل را
 بگوناگون حقایق برآمود و برهنائی جویندگان حقیقت اشارت رنم و بخوشدلی و فارغیالی
 رخست بریستند •

در آن نزدیکی نقاره دردمان هصمت که تربیت پدر بزرگوار فرموده ازین خاکدان فنائی
 رو در پوشید • و حادثه مالدیر فقرت انداخت • پدر بزرگوار بآنین تجرد بسوی دریای شور کام همت
 برداشت • و همگی بسیج آن بود که از آن راه چهار دیوار معموره عالم پیموده آید و از گروه‌گروه مردم
 بخشه فیض برگرفته شود • و در احمد آباد گجرات بواله فحاریر پیوستند - و دانشهای تازه آگهی آورد
 ۱۰ و در هرنس بزرگ سنک عالی بدست آمد • در آنین مانک و شافعی و ابوحنیفه و حنبل و امامیه
 گوناگون دریافت اصول و فروعا بهم آوردند و بتکاپوی سخت پایه اجتهاد رو نمود • اگرچه بانتضای
 فیاکان بزرگ بروش ابوحنیفه انتساب داشتند لیکن همواره کردار را بحوطه آرایش داده و از تقلید
 برکناره بزدگی دلیل کرده و آنچه نفس را دشوار آید برگرفته و از سعادت‌منشی و روشن ستارگی
 از علم ظاهر بحتایق معنوی گذاره شد و نزهتگاه صورت رهنمای ملک حقیقت گشت • اسالیب
 ۱۵ تصوف و اشراق بر خواندند و فراوان کتاب نظر و تالّه دیده شد خاصه حقایق شیخ ابن عربی و شیخ
 ابن فارض و شیخ صدر الدین قونیهی • و بسیاری اصحاب عینانی و بیانی نظر عاطفت انداختند
 و نصرتهای بی اندازه رو داد و روشهای بوالعجب روشنی افزود • و از جلال نعم الهی آنکه بملازمت
 خطیب ابو الفضل کارونی شرف اختصاص یافتند • او از قدردانی و آدم‌شناسی بقرزندی برگرفت
 و بآموزگاری گوناگون دانش همت برگماشت و مراتب تجرید و بسیاری غوامض شفا و اشارات و
 ۲۰ دقایق تذکره و مجسطی را تذکار فرمودند و سرابستان حکمت را طراوت دیگر پدید آمد و زهاب بینش
 را روان پایه دیگر افزود • آن غره‌پیده مرد خردپروزه بمعی فرمان‌روایان گجرات از شیراز بدین دیار آمد
 و بستان شناسائی را فرود تازه افزود • از گروه‌گروه دانشوران روزگار در یوز آگهی کرده بود لیکن در
 علوم حقیق^(۳) عقلی هاگرد مولانا جلال الدین درانی است • جناب مولوی نخست نزد والد خود
 اوایل مقدمات را آموخت و پس از آن در شیراز در درس مولانا محیی الدین اشکبار و خواجه حسن
 ۲۵ شاه بقال بدانش آموزی برنشست • و این دو بزرگ از سرآمد تلامذ سید شریف جرجانی اند •
 و لخته در دبستان مولانا همام الدین گلباری که بر طوابع حاشیه مفید دارد آمد و رفت نمود و چراغ

دریافت انروخت و از نخت رهنمونی او را کبابشهای غریب رو داد و کتب حکمت را به مغز رسیده
 مطالب آنرا بشیواریانی آرایش داد چنانچه تصانیف او بران دلالت کند و محمدت برگزید * و
 همدان مدینه فیض پدر بزرگوار را بشیخ عمر تنوی که از اکابر اریلی زمانه بود سعادت ملازمت رو
 داد و آن گهر شب افروز دستگاه عیارمندی تمام یافته آئین بزرگ منشی و سترگ دانایی را بطرز
 کبرویه تلقین فرمود * و بسیاری باستانی سلسل را از شطاریه و طیفوریه و چشتیه و سهروردیه دریافته
 فیض پذیر آمدند * و هم دران شهر مبارک بهمنشینی شیخ یوسف که از روشیاران سرمست و رهبران
 آگاه بود رسیدند و سرمایه دیگر آگهی اندرختند * همواره مستهک در پهای شهرد بود و هرگز ادب
 از آداب عبودیت از دست نرفته * از برکت گرامی صحبت در آرزوی آن شدند که زقرش علمی از
 ساحت ضمیر ستوده آید و دست از رسمیات باز داشته محور جمال مطلق گردند * آن خوانای رموز
 هفتکده دل شناسا شده ازان عزیمت باز داشت و بر زبان گوهرآمود گذارش نمود که سفر دریا را در
 بسنه اند - بصوب دار الخلافه آکره کام طلب باید زد - اگر در اینجا کار نکشاید قدم بصوب توران و اهران
 باید برداشت و هر جا که اشارت رود و فرمان در رسد رحل اقامت انداخت و علم رسمی طایمان
 احوال خرد گردانید *

بدین اشارت همایون غرق اردی بهشت سال چهار صد و شصت و پنج جلای مطابق چهار
 شنبه ششم محرم نهصد و پنجاه در مصر سعادت دار الخلافه آکره حوسبا الله عما یکره نزل صعوبی
 فرمودند * دران معموره دولت بشیخ علاءالدین مجذوب که بر صفای قلوب و خفایای قیور آگهی داشت
 اتفاق صحبت افتاد * ایشان ازان محقق بهشیری آمده فرمودند فرمان ایزدی چنان است که درین
 شهر اقبال توقف او نند و ترک گردش نماید و گزین نویدها رسانیدند و خاطر سفرگرا را آرامش
 بخشیدند * بر ساحل دریای جون در جوار میر رفیع الدین صفوی ایچی فرود آمدند * و از دردمان
 قریش که با علم و عمل آراستگی داشت نسبت تاهل رو داد * و بدان روزبان محله آشنایی بدوستی
 کشید * و آن دانای حقیقت آمود مقدم این نواوه شناسایی را مفتنم شمرده بگرم خونی و کشاده
 پیشانی پیش آمد * چون اسباب ثروت فراوان داشت چنان خواهش فرمود که بدان لباس درآیند *
 از رهنمونی ستاره و یادری توفیق پذیرفتند و آستانه توکل خدایگان همت بر نیاز برگزیده بمراقبه
 درونی و مباحثه برزنی پای سعادت انشردند * میر از سادات بزرگ حسنی حسینی اند * لحن
 حال نیاکان او در مصنفات شیخ سخاری مذکور * اگرچه وطنگاه ایشان تریه آنگه شیراز است از
 دربار سیر حجاز نمایند و همواره بچند درین دو جا بصر برند و هنگام افلاحت و استفاقت گرم

دارند * اگرچه معقول و منقول را در پیش نیاکون قدسی نهاد اندوخت لیکن بتلمذ مولانا جلال الدین
 دوانی جلالتی دیگر یافت * و در جزیره عرب انواع علوم نقلی از شیخ سخاری مصری قاهری تلمیذ
 شیخ ابن حجر عسقلانی برگرفت * و چون در نهد و پنجاه و چهار رخت بمنزله قدسی کشید والد
 بزرگوار ملتزم زاویه خود شد * همواره بشست‌رشرعی باطن و پاکیزه داشتن گوهر ظاهر همت گماشت
 و بکار ساز حقیقی روی نیاز آورد * و بدرس گوناگون علوم اشتغال فرمود و گفتگوی باستانی را روپوش
 حال گردانید و خواهش را زبان ازدهایش برید * از اهل ارادت گروهی احتیاط‌گزیان سعادت‌آموز اگر
 معلوم به رسم اخلاص آورده لخته پذیرفته و قدر در بایست برگزیده و دیگر مردم را معذوری گفته و
 دست بدان فیالوده * بکمر فرصت نشستگاه او پناه دانشوران و جای بازگشت بزرگ و کوچک
 آمد * از حسد آنچه بر ساختند و از دوستی خلوتها بیاراستند - نه از نخستین اندوه راه یافته و نه از
 ۱۰ حسین شادی * شیرخان و سلیم خان و دیگر بزرگان در مقام آن شدند که از وجوه سلطانی چیزی بگیرند
 و تیول در خور قرار یابد * از آنجا که همت بلند بود و نظر عالی داشت سر باز زد و پیرایه افزایش
 منزلت گشت *

چون رهنمائی مردم در نهاد سرشته بودند و از درگاه ایزدی فرمان راست‌گذاری داشت و
 و اشارت اولیای زمان یاور و مهربانی هواداران روزافزون همواره بآبندگان مجلس و جویندگان آگهی
 ۱۵ هدیه‌گویی فرموده و بر خواهی تباہ مردم سرزنش کرده * ظاهر پرستان خوبش دست رنج زده
 گشته و اندیشه‌های ناسزا نموده * چون بهیچ هنگامه آرائی در سویدای ضمیر نبود عزیمت معرکه‌گیری
 و دکان‌داری پیرامون خاطر نگشته نه در حق سرائی و نکوش بدکاران تخفیف رفتی و نه بچاره‌سگالی
 رسیدگان پیرخاش جو توجه برگماشته * و با این معنی ایزد بیهال درستان حقیقت‌مغش
 و فرزندان سعادت‌گزیان کرامت فرمود * اگرچه همواره در گفت‌وگویی علمی گرامی اوقات گذارش
 ۲۰ یافته لیکن در زمان افغانان دانشهای حقیقی کمتر به بیان آمده * و چون ماهیچه را با آن عالی
 جهانپانی جنت‌آشینی بتازگی هندوستان را فروغ دیگر بخشید چندی توزانی و ایرانی بدبستان
 آن شناسای رموز انفسی و آفاقی پیوستند و انجمن دانائی را رونق دیگر بدهد آمد و تشنگان
 خشک‌سال تمیز را سبزه آبها لبریز شد و رهسپاران اندیشه‌گرا در نزهتگاه آرامش جا گرفتند * هنوز
 هنگامه گرمی نهدیرفته بود که چشم‌زخم رسید و هیو دست چیرگی برکشاد * فیکان روزگار بگوئی
 ۲۵ خمول در شدند و سفر ناکامی پیش گرفتند * پدر بزرگوار از نیروی دل در همان زاویه منزلت ثبات‌پائی
 فرمود * از تائید ایزدی هیو کار دیدگان فرستاده معذرت خواست و از سفارش آن حق‌سگال بسیاری
 باز نیکنای نم بفرهنگه شادی در آمدند *

نخستین در سال جلوس شاهنشاهی بر اورنگ خلافت چنانچه سپند بر دولت افزونند و دفع
 عین الکمال انکارند قحطساله سترگ پدید آمد و گرد تفرقه بلندی گرفت • آن معموره خراب شد
 و غیر از خانه چند اثری نماند • وبای عام بسویاری آن شورشی باندازه بر جهانیان آسیب
 رسانید • در اکثر بلاد هندوستان این تلک دستی و جان گزایی بود • آن پیرو روشن ضمیر در همان زاری
 قدسی پای همت افشرد و گرد فتور بران صفوتکده نه نشست • راقم شکرنامه دران هنگام در سال
 پنجم بود و نیر آگهی چنان بر پیش طاق بینش می نمانت که شرح آن در کالبد گفت در ننگینج
 و اگر در آید به تنگنای شنوائی زمانیان در نشود • و این سانکه نیک بخاطر دارن و آگهی دیده دران
 دیگر معاضد آن • سخنی روزگار خاندانها بر افکند و گورها گور مردم فرو شدند • دران کاشانه هفتاد کس
 از ذکور و اناث خورک و بزرگ مانده باشند • اخوان روزگار از فراخی حال و نشاط درویشان حیرت افزوده
 و کیمیاگری و سحر طرازی گمان برده • گاه یک سیر قله بهم رسیدند و آنرا بدیگهای سفالین جوشانیدند •
 و آب آفسیده بدین مردم قسمت یافتند • و شگفت تر آنکه فم روزی دران منزل نبود و بجز اندیشه
 پرستش ایزدی چیزه بخاطر راه نیافتند و جز محاسبه نفسانی و مطالعه اسفار حقیقت شغل دیگر
 نبود تا آنکه رحمت ایزدی بر همگان نمانت و رخای سترگ چهره شادمانی بر فروخت و ماهچه
 رایت شاهنشاهی بر تو انداخت و جهان را بمعدهست روز افزون روشنائی خاص بخشید • بازگاه خرد در
 باش در آمد و کلابی آگهی را بهای بزرگ نهادند - نفون حکمت و انواع دانش در میان شد - بیانهای
 تازه رو و راست دیدهای بلند و دریافتهای گزیده پیدائی گرفت و گوناگون مردم از خزینة عقل نواید
 بیکران برداشتند • و خلوتکده آن نورانی سرشت مجمع دانایان هفت کشور آمد و سخن بلندی گرا
 شد • حسدهای انسرده بر فروخت و ناتوان بینی بدگوران افزایش یافت • او بر آئین خویش
 سرگرم بوده راه رسم نسپرد و بر در بیخواست نشسته راه در بیاست نشنفتند - و مردم کم گذار و
 کوتاه بین بے تاب شده راه افترا سپردند • بیشتره بگروه مهدیه پیوند دادند و از گفتار پویشان داستانها
 پرداختند • ساده لوحان روزگار را بر آغایند و بخیل تباہ بدل آزاری تکادو نمودند • همگی دست آویز
 ایمن سانکه شیخ علایی است •

گروه در هند بانند که میر سید محمد جونیوری را مهدی موعود شمردند و دران مبالغه
 نمایند - با علم و عمل و تهذیب اخلاق چندین نصوص را فراموش کرده درین مذهب غور نمایند •
 و در زمان سلیم خان شیخ علایی نام جوانی بآراستگی ظاهر و باطن بدین ربطه افتاد • و دران مصر
 سعادت نخستین بمقاسبت انزوا و اختیار تجرد بدین پدر بزرگوار آمد • فنخه اندوزان بهانه جورا

(۱) [۵] رضای //

(۲) [۵] عبود //

زبان هرزه‌سوائی باشد و سرمایه گفتارگو پدید آمد • علمای زمان که نادانان دانش فروش و زهرگیبای
 نرش نما اند بکین ار برخاستند و به گسیختن پیوند عذصری او هنگامها آراستند و سچاها درست
 کردند • پدر بزرگوار بدیشان موافقت نمود و عقل و نقل را معاضد ایذان نیانست • در پیشگاه
 مرزبان هندوستان معرکه آراستند و باندیشه تباد خویش راه کوشش سپردند • مسند آرای حکومت
 دانش منشان روزگار فراهم آورد و در جستجوی حکم شرعی تگابو نمود • پدر بزرگوار را نیز دران انجمن
 طلبداشتند • چون سخن ازیشان پرسید بر خلاف حرف سرایان جاه طلب پاسخ دادند • از آن روز که بر
 کین بسته بدین آئین متمم گردانیدند و در چنین معامله که وجود مهدی از حیز آحاد است
 بمحض عناد چندان کوشش نمودند که کار او سپری شد • و برخی بدگوهان آئین شیعه را مکنون
 ضمیر پنداشته راه نکوهش سپردند و ندانستند که شناسائی دیگر است و پذیرائی دیگر •

۱ خامه درین هنگام یکی از سادات عراق را که یگانه زمانه بود و علم را با عمل مقرون داشته و گفت
 را با کردار یکتائی بخشیده دامن آورد تهمت گردانیدند و از توجه شاهنشاهی دست بدامن او نمی
 رسید • روزی در محفل همایون گذارش نمودند که پیش نمازی میرزا نیست - هرگاه گواهی او مردود
 باشد اقتدا را چگونه سزوار بود • و روایتی چند از حنفی نامهای باستانی باستانشهاد آوردند که اشراف
 عراق را شهادت نقران شدند • و کار بر میرزا دشوار شد • چون رابطه اخوت داشت حقیقت را باز
 نمود • پدر بزرگوار بسا سخنان هوش افزا فرموده تسلی دادند و هر گفتگوی بدسگالان دایرتر گردانیدند •
 و پاسخ آن نقل چنان بر زبان گوهرآمد گذشت که معنی آن روایت نفهمیده اند - آنچه در کتب
 حنفی ازین باب نقل آوردند عراق عرب مراد است نه عراق عجم - چندین جا بدین معنی تصریح رفته •
 و نیز تمیز نکرده اند در میان اشراف اشراف و اشراف چه در مراتب پاداش فرمان پذیران را بر
 چهار گونه ساخته اند - نخستین اشراف یعنی حکما و علما و سادات و اتقیا - دوم اشراف و آن
 ۲ • عبارت از امرا و کشاورزان و امثال آن باشد - سیوم ارساط و آنرا در محترفه و اهل بازار منحصر دانند -
 چهارم ادانی که بیایه ایمن نرسند مانند باجیان و هوزه گردان • و هر یک را باد افراه جداگانه نگاشته
 اند تا بهنگام نیکویی چسان سلوک رود و کیفر بدکاری هر کدام چگونه بود • و الحق اگر هر یک کفنده را
 یکسان مالش نمایند پای از شاه راه معذات یکسو کرده باشند • میرا زین آگهی ببالید و گوناگون
 نشاط اندر خمت و از برای پاکدامنی خود و ناشناسائی حال بدگوهان نگاشته شیخ بنظر همایون در آورد •
 آن خیره رویان هوزه سرا در گو حیرانی افتادند • چون معلوم شد که از کجا برگرفته افروزنده حسد
 ساختند • و مثل این یاورها چندبار بر ملا افتاد و سرمایه شورش ناشناسندگان گشت • سبحان الله

با آنکه گروه‌گروه مردم اتفاق دارند درین که هیچ کدش نه آنچنان است که یک امر خلاف واقع ندارد و نه اینچنین همه بطلان آموذ با این معنی اگر یک از شناسائی در مسئله هر خلاف آئین خویش تجسم نماید بسر آن نرسند و بکین او برخیزند * پس از درازای سخن از آن نگوئیم باز بتشیع مذسوم گردانیدند لیکن از حمایت الهی بدگوارا پیوسته گرد شرمساری بر رو نشسته و تشویزده پایمال غم گشته و از بدگوهی و نابینائی عبرت نگرفته و پیر همان بدسگالی حیلله اندوخته تا آنکه نیرنگی زمانه و بوالعجبی روزگار نقش شگرف در میان آورد و تفرقه ستوگ چهره عبرت فروخت *

سال چهاردهم الهی مطابق نهمد و هفتاد و هفت هلالی پدر بزرگوار از گوشه انزوا برآمد و سختیهای غریب رو آورد * لخته از آن برنویسد و عبرت‌نامه برگزید * اگرچه همواره زنبورخانه حسد شورش داشت و ماسه‌رواخ در جوش و شب چراغ دوستی بیفروغ و نیکان روزگار دل در بدی بسته و در بیگانگی باز کرده بودند چنانچه ایمان گذارش یادت لیکن درین هنگام که پایه دانش بلندی پذیرفت و بزرگان روزگار در تلمذ با افشردند و هنگامه مردم گرمی پذیرفت و پدر بزرگوار بر آئین خویش خودهای نکوهیده بر شمرده و دوستان و نیکخواهان را از آن بازداشته علمای زمانه و مشایخ روزگار که ذات خبیسته را مرآت عیوب خود دانسته به تباہ‌سگالی و چاره‌اندوزی فحشستند و خود را بیمار پیچ اندیشهای تباہ یافند و با خود در میان آوردند که اگر اندوخته دلنشین شهریار عدالت‌پرووه گردد که این اعتبارهای مبارا چه آبرو خواهد ماند و انجام کار بر کدام حال نکوهیده قرار یابد * پایمال غم و اندوه شده بکین توی نشستند ۱۵ و به بهتان سرائی کام فواج برداشتند و بدستان گذاری و حیلله‌اندوزی بسیارے نزدیکن عقبه همایون را بگفتارهای گریه‌آلود از راه بردند * بعضی بدگوه را بنعصب دیدی فروخته بشورش در آوردند *

اگرچه از دیرباز طرز ناستوده همین بود لیکن در هر زمانه بیادوری حق گذاران سعادت آموذ بازار جوش بدگوهان پراکنده شده * درین هنگام آن گروه راستی پیشه درست پیوند دورتر شدند و سرآمد حرف‌سرایان بزم همایون بکین آرائی نشمت * تباہ‌سرشان بے آزر و دیونزادان ناپار ساگوه‌ر نامو یافتند * ۲۰ پدر بزرگوار بمنزل دوستی الهی^{۱۱۱} تشریف برده بودند و من سعادت همراهی داشتیم * آن رعونت فرورش غرور افزا نیز در آن انجمن حاضر شد و حرف‌سرائی پیش گرفت * مرا مستی دانش و شباب در سر بود - از مدرسه بمعامله جا گام بر نداشته در بے صوفه گونیهایی او مرا زبان برکشودند و سخن را بجائے رسانید^(۲) که او بخجالت رفت و نظارگیان بحیرت فرودند * از آن روز بانقمام بیداشی همت گماشت و آن گروه کسسته‌امید را تیزتر گردانید * و پدر بزرگوار از کید اینان فارغ دل و من در مستی آگهی بیخبر * نخستین ۲۵ آن بے دینان دنیاپرست با نین سالوسیان هوشیار بحق گذاری و دین آرائی نشسته انجمنها ساختند و درون

آزرم مندان را شبخون کرده بسیارے بیغولہ جای نیدستی فرستادند • هرگاه خدیو عالم از خدیو سگالی و نیلت بسیچی معاملہ کیش و دانش و داد را بگروه نیکو ظاهر گذاشته باشد و خود طیلان بے توجہی بردوش گرفته حق گویان راستی منش را بازار کاسد باشد و دیوکیاران دانش ناراست رو و بزرگان دولت بآن مشتے حیلہ یاور باشند و تعصب را روز بازار • جای آنست که خاندانها برافزند و ناموسها تمام تباه گردد • در چنین هنگام که بدگورہان تباہ کار بہ نیکوئی نام برداشته مانند غریبے که بدوشیزگی فرزند و غوزن برآید و دنیا داران بے آرم در چیرہ دستی و تنگ چشمان دل کور بکرومیدین و دوستداران خواہ در دست و راست گذاران کنج گزین و هنگام کشش سبک دیدان گرم وزن بایکدیگر انجمن رازگویی بر ساختند و پیمان دل آزاری تازه گردانیدند • یکے از دورویان دلدلہ و هاروت سیدہ حال افسون نیرنگساز کہ از رباہ بازی در دانش گاہ پدر بزرگوار بہ نیکوئی خزینہ بود و بآن گروه ناراست بکروئی و بکفائی داشت پیدا کردند و افسون خدا آزاری و افسانہ بیہوشی بر خوانندہ نیم شبے فرستادند • آن شعبدہ کار نیرنگساز دران تاریک شب با دل لوزان و چشمے کریان و رنگے شکستہ و روئے دژم بخلوتکندہ مہین برادر شتانت و طلسمات بدکاری آن سادہ لوح را بے آرام ساخت و آن نشناس مکر و فن را از جا برد • خلاصہ سخن آنکہ بزرگان زمان از دیرگاہ دشمنی دارند و کم عیاران ناسپاس بے آرمی - امروز قابو بانندہ هجوم نموده اند • بسیاری از ارباب عمایم را شہود و برخے را مدعی قرار داده برای تشخیص مفتریات بیہتہای شایستہ انگیزندہ • ہمہ دانند کہ این مردم را درین بارگاہ مقدس چگونه محل اعتبار است و برای گرم بازار بی خود چه سرفراز مردم را از میان برداشتند و چه صنمگاہہای زبردست نمودند • محرمے در خلوت ایشان داشتیم • درین نیم شب مرا آگہی داد و من بیتابانہ بشما رسانیدم - میدان روز شود و کار از علاج گذرد • اکنون رای آنست کہ ہمیں زمان شیخ را بے آنکہ کسی آگہی یابد بگوشہ برند و ریزے چند بر کفارہ باشند تا درستان فراہم آیند و حقیقت حال بعرض ہمایون رسد •

۲۰ آن نیکذات را واہمہ فرو گرفت و بصد بیتابی بخلوتکندہ شیخ رفت و ماجرا گذارش نمود • فرمودند ہر چند دشمنان چیرہ دستی دارند ایزد بیہمال آگاہ و پادشاہ عادل بر سر داندیان ہفت کشور حاضر • اگر مشتے گروه بے دین و دیانت را بدصفت حسد بے آرم داشته باشد درست پیمانی بر جای خود است • و پوشش را در نبستہ اند • و نیز اگر سرفوشیت ایزدی بر آزار مانرفتنہ است اگر ہمہ برانند آسیدے فتوانند رسانید و تباہ کاری نیارند باخت و ہیچگونہ گزندے ہما فرسد • و اگر خواہش آن جہان آفرین برین است ما نیز بکشادہ پیمانی و نازہرئی نقد زندگی را می سپاریم و دست از جان سپنجی باز میداریم •

(۱) [ک ض] نابہنگام ۱۱ (۲) یعنی سخن دوست فیضی ۱۱ (۳) [ش د] بے آرام ۱۱

(۴) [د] جای ۱۱

(۴) در چند نسخہ درست پیمانی ۱۱

چون عقل بوده بود و غم افزوده حقیقت‌طرزانی را افسانه‌سرانی و سوراخ‌گیزی را سوگواری دانسته حربه برکشاد که کار معامله دیگر است و احسانِ نصوف دیگر - اگر نه بپروید من خوبشتم را همین زمان قصد میکنم - دیگر شما دانید - من خود باره روز ناکامی را نه بینم * از پیوند پدری و عاطفتِ ابوت پذیرای خواهش شدند * بفرموده آن پدر نوزانی من نیز بیدار شدم *

ناگزیر دران شب تاریک سه تن پیاده برآمدند نه رهبرے معین و نه رفتار را پایی استوار *

پدر بزرگوار در تعاشای فیروگی تقدیر بوده خموشی داشت * و میان من و برادر که در کار ملک و شغل معامله دران هنگام نادان ترے گمان نداشت گفت و گو شد و در پناه جا سخن رفت - هرکرا او پیدا میساخت من ناخن میزد و حرکت من برش مردم او دست رد می نشانند * * قطعه *

دشمنان دست کین برآوردند * دوستی مهربان نمی یابم
یک جهان آدمی همی بیخ * مردمی در میان نمی یابم

ناگزیر با هزاران نگار بخانه یک از مردم که حقیقت‌منشی او یقین برادر بود و سر نه ناشنای صبح وجود و زبان کار عنصری بازار ترکیب را گمانے هم نے در رسیده شد * او را از دیدن این بزرگان آسوده روزگار دل از جا رفت و از برآمدن پشیمان شد و هر روزی در ماند * ناگزیر جائی برای بودن اختیار کرد * چون دران شوریده مکن رفته شد پریشان تر از خاطر او بود - شگرف حال پیش آمد و طرفه اندرے سرپای دل گرفت * مهین برادر من در من آریخت با وجود فرار ان شناسائی غلط رفت و تو ۱۵ بدان کم اختلاطی درست اندیشیدی - اکنون چاره کار چیست و راه اندیشه کدام و دم آسایش کجا توان برگرفت * چنان پاسخ دادم هنوز هیچ فرفته است - برگشته بزارید خود باید رفت و مرا نایب سخن گردانید - امید که طبلسان زبانیان برداشته آید و کار تو بسته کسوده گردد * پدرم آخرین نموده بدین سخن گریه و برادر هر همان آئین سو بآرزو و گفت ازین سرگذشت ترا خبرے نیست و از مکراندوزی و هاروت‌منشی این مردم آگهی نداری - ازین وادی بگذر - سخن در راه بگو * با آنکه بادیه ۲۰ آزمون نه پدموده بود و سو و زبان مردم برنگرفته بالقای الهی یکی را بخاطر آورده گذارش نمود چنان بر پیشگاه باطن پرتو می افتد که اگر کار دشوار نشود همانا یاری تواند نمود لیکن هنگام سخت گیری بس دشوار که هم پائی نماید * چون زمانه تنگی داشت و خاطر پرسشانی بصوب او کام برداشته آمد -

بآبای پائی در گزارهایی ازج خرامش میشد و از شگرفکاری روزگار عبرت می اندوخت * عروۃ وثقیانی^(۳)
توکل از دست رفته - راه بیدایی پیش گرفته - عالم را جویای خود انگاشته - کامی بدشواری برداشته ۲۵ میشد و نفسی بصخت جانی میزد و غریب دل نگرانی و نزدیکی روز رستاخیز بدگوهران روبرو *

(۱) یعنی فیضی (۲) یعنی بکسر کاف فارسی * [۵] در گزوهایی فراخ خرامش (۳) یعنی ابوالفضل //

مبد صادق بر در آوریده شد * ازین آگهی گرم خوئی پیش گرفت و شایسته خلوتکده معین گردانید و غمهای گوناگون لخته بر کفاره شد * درین آرامکده پس از دو روز آگهی آمد که تفسیده دلان حسد پرده آرم برداشته مکنون خاطر خدث آگین خود را بر ملا انداختند و با آگین پختکاران روپناه باز صبح آن شب بموقف عرض همایون رسانیدند و خاطر اقدس را مشوش ساختند * از بارگاه خلافت فرمان شد که مهمات ملک و مال بی استصواب ایشان صورت نمی یابد - این خود کار مذهب و ملت است - انجام آن خاص بدیشان باز میگردد - در محکمه عدالت طلبند و بدانچه شریعتاً غراً فرماید * و اکابر روزگار قرار دهند بعمل آورند * چارشان شاهشاهی را بر آغاییده بطلب فرستادند و چون بر حقیقت کار آگهی داشتند در پیدا ساختن کوششها نمودند * بدکاران شرارت اندیش را همراه ساختند * چون بخانه نیافتند گفتار بی فروغ را درست اند پشیده خانه را گرد گرفتند و شیخ ابو الخیر برادر را دران منزل یافته بعقبه اقبال بردند و بصد آب و تاب داستان پنهان شدن را باز نمودند و آنرا حقیقت سخنان * ۱۰ * آرم اندیشیدند * از بدایع تائیدات آسمانی ازان هجوم بدگویان برسان طراز و طرز هرزه سرانی شهریار دیدند و شناسائی پذیرفت و پاسخ داد که این همه سخت گیری در کار رویش گورشنشین و دانش منشر ریاضت کیش چراست و چندین آریزش بیپناه برای چه می کنند - شیخ همواره بسیر میورد و انون بتماشای رفته باشد - آن خوردسال را برای چه آورده اند و منزل چرا تروق کرده اند * در ساعت آن خوردسال را رها کردند و از گرد خانه برخاستند * نسیم عافیتی بدان سر منزل آمد * از آنجا که قدری ناکامی در راه بود و راهمه چیره دستی داشت و خبیره های مختلف نقیض آن می رسید باور نداشته در اختفا کوشیدند * بدگوهران فرماید خجالت زده درین خیال افتادند امروز که بی خانمان شده اند چاره این کار باید ساخت و سید درونان تیره رای را باید گماشت تا بهر جائی که نشان یابند از هم گذرانند میاها ازین حال آگهی یافته خود را بعقبه همایون رسانند و هنگامه داد را بفروغ دانش ۲۰ * خویش بیارایند * پاسخ شاهنشاهی را پنهان کرده سخنان وحشت آرای دهشت انگیز از زبان مقدس در میان انداختند و آشنایان ساده لوح و درستان روزگار را بیم می افزودند و دست آویزهای رنگین بر می بافتند و مردم در اندیشه دراز می افتادند و دست از پاروی مخیل باز داشتند * هفته چون سپری شد صاحب خانه نیز از دست رفته راه بی آرمی گرفت و ملازمان او آگین آشنائی برگردانیدند * عقل زیروست و اهمه آمد و خاطر سراسیمه را یقین شد که آن حکایت نخستین اصل ندارد و پادشاه * در پژوهش و عالم در تکاپو و جستجو است - همانا صاحب خانه گرفته بر می سپارد * اندوه بوالعجب سرایای خاطر گرفت و اندیشه سترگ در دل راه یافت * گفتم از ماجرای دربار خود این قدر دانم که حکایت نخست راستی دارد و گرنه برادر را رها نمی کردند و مردم از گرد خانه

هر نمی خاستند * این همه سختی که بخاطر میبرد ظاهراً نباشد - هرگاه در زمان ایمنی هرزه گوئی بکوش میروید گزیده مردم فریبنازده بکین بر می خاستند - امروز اگر مثل خدیو خانه در بیم زار افتد چه دور باشد - و اگر در مقام گرفتار گیر می شد تغییر در سلوک ظاهر نمیروست و توقف درین کار نمی نمود - همانا افسانه سازی تباہ سالکان بدگوهر او را کالیوه ساخته است و مردم را برین داشته تا از دید خوی نکوهیده منزل او را بهایم و او را از ان بار خاطر بر آوریم * لخته بحال آمده بچاره بسیچی ۵ رو آوردیم و دشوارتر از شب اول سیاه روزی پدید آمد و دژم روزگاری رو نمود * بران شناسائی نخستین و داستان حالی من تحسین نمودند و مرا مستشار و موتمن اندیشیدند و از خوردن سالکی چشم پوشیده * عهد بستند که دیگر خلاف رای نشود *

چون شام در آمد باد از هزار نجش و مغز شوریده و سینه زخم اندوز و خاطر گران بار غم از ان شکر و وحشت افزا پایبورو نهانیم نه یاور در نظر و نه پای استوار و نه پناه جائی پیدا و نه زمانه ۱۰ آرامیده * ناله دران دیوالخ ظلمت آمد بر تن بدرخشید و نشاط چهره افروخت * یکی از تلامذہ را منزل پدیدار شد و لخته دم آسایش گرفته آمد * هر چند خانه او تنگ تر از دل او بود و دل او سیاه تر از شب نخستین لیکن قدر بر آوردیم و از سرگردانی بی سر و بین باز آوردیم و در انجام کار و زاریه خمول فکر در دود و شد و رانها بسگالش گام فواج برداشت * چون آسایش جا پدید نیامد و اطمینان رو نیارود پاسخ آراست حالی بهترین دوستان و دیوین ترین شاگردان و محکم ترین مریدان در همین چند ۱۵ روز بتو ظهور انداخت - اکنون صلاح دید وقت آنست که ازین شهر پرنفان که وبال خانه دانش و گزندگاه کمال است رخت بیرون کشیم و ازین آشنایان دور و دوستان فابرجا که پایه وفاداری ایشان بر باد بهار است و رخت پایداری بر سیل تغدرو بر کناره شویم - باشد کنج خلوت پدید آید و بیگانه سعادت آورد بزهار خون گیرد - در انجا بر حال خدیو روزگار شناسائی بدست افتد و اندازه نطف و قهر گرفته آید - اگر گنجائی داشته باشد با برخی از نیک اندیشان انصاف طراز در میان ۲۰ آورده شود و استقامت از مزاج زمانه نموده آید - اگر وقت یازمی نماید و زمانه بختیاری دهد باز رجوع بخیر شود و رفه فواخفای عالم را تنگ نساخته اند - هر مرغ را سر شاخه و کنج آشیانه هست و برات اقامت دایمی بدین مصر نکال نیامده - در حوالی شهر فلان امیر رخصت اطعام یافته فرود آمده - لخته نور راستی از روزنامه چه احوال او خوانده می شود و بوی صحبتی ازو بمشام عقل ۲۵ در اندیش میبرد - اکنون دست از همه باز داشته بدو پناه می بریم باشد که لخته دران جای بی نشان آسایش یافته شود - اگر چه آشنائی دنیا داران را مدارے و ثبات نباشد اینقدر هست که او را آمیزش دیگر بدان مردم نمی شود * برادر گرامی تغییر لباس نموده قدم در راه نهان و بدان صوب سرعت

نمود * از این آگاهی شادمانی اندوخت و بکشاده پیشانی مقدم را مغنم شمرد * از آنجا که روزیازار
 بیم بود ترکی چند را همراه آورد که در راه گزند نرسد و پایی بند برهنندگان بدگوهر نگردیم * در نیم
 شب ناامیدی آن تیزدست آگاه دل رسیده و نوید آسودگی رسانید و پیام آرامش آورد * بهمان زمان
 لباس گردانده قدم در راه نهاده آمد و بطریق مختلف بوقاق او رسیده شد * بشاشته سترگ و خدمتی
 * گزین بجا آورد و آرامش بزرگ مزد سعادت داد * ده روز بدان سر منزل آرامیدگی بود و از عواید ناکه
 روزگار در پناه که یکبارگی پریشانی سخت تر از آنچه روی داده بود از آسمان نقدیر غرو بارید * همانا آن
 مرد را بدینار طلبداشتند و از آن پادشاه که دومین مرد بیپوش شد در کار این ساده لوح نیز کردند و
 مدهوش تر از نخستین گشت * رزق آشنایی بیکبارگی در فروردید *

شب از آنجا برآمده بدسته پیوسته شد * او مقدم گرامی را بس مغنم شمرد * از آنجا که در
 ۱۰ همسایگی بدگوهری و شورش منشی جا داشت سراسیمگی سترگ رو آورد و حیرتی بی اندازه کانیوه
 ساخت * چون مردم بخواب در شدند بمقصدگاه نامعین کام حسرت برداشته آمد * هر چند اندیشه
 بکار رفت و تأمل بجا آمد آرام گاه پدید نیامد * ناچار با دل پر آشوب و خاطر غم آمون بدان
 سر منزل رفته شد * شکست تر آنکه مردم آن زایه آگاهی از رفتن نداشتند * زمانیکه این گسسته رفته
 توکل آسایش گرفتند و از آن پراگندگی پرکناره شدند - رای برادر آنکه برآمدن از آنجا بحکم واهمه بود
 ۱۵ نه بفرمان خرد * هر چند گذارش رفت که بوقلمونی احوال او رهنمون است روشن و اختلاف
 اوضاع پرستاران دلیل است پیدا سودمند نیاید - هر چند علامات گرانی افزایش داشت چاره دیگر
 بدست نمی آمد * چون آن سبک سر کوتاه عتلی دراز سودا دید که این قباحت ناهمان متذبه
 نمی شوند و خیمه او را خالی نمی سازند روز روشن بی آنکه صلاح گونه زند و حرف آشنایی بر زبان
 راند کوچ نمود و زبندگان خیمه باز کرده روانه شدند * ما سه کس در آن صحرا که نزدیک او نخاس
 ۲۰ آراسته بودند نشسته ماندیم * و شگرف حالت پدید آمد نه جای برین نه رای رفتن و نه برده در میان -
 از هر طرف آشنایان دوزو و دشمنان مدرنگ و نادیدگان سخت پیشانی و عهدگذاران ناپایدار در تکاپو
 و ما در دشت بی پناه بر خاک بیچارگی نشسته با روزگار دژم و روی کار پراگنده بدرزغای اندوه
 در شدیم * بهر حال برخاستن و بجای کام برداشتن ناگزیر نمود * در آن هنگام بدسکالان راه سپردیم *
 حراست آهی پرده بر چشم مردم فرورفت * بیابانی و پاسبانی از آن بیمگاه برآمده - وحشت خانه
 ۲۵ همراهی و دمسازی همگان بر سیل گاه نهاده از نگوهرش بیگانگان و خیربان آشنایان رستگار - بیاعچه
 اتفاق افتاد و پناهی روی نمود * نیروی رفته باز آمد و دل را توست سترگ روی داد * ناگاه پدید گشت

که چندان از پژوهندگان فاجرام گذاره دارند • از تکاپو بستن آمده زمانیکه آسایش گزیده آمد • بادله شرحه شرحه و ظاهره پراکنده بیرون شدیم • و بهر جا که رفته میشد بلائی ناگهانی سیاهی میکرد و گرم ناکرده جای زنگاری بادیه خطرناک می گشتیم تا آنکه دران درادو بیتیایی و زوارو کورانه باغبانی بشناخت و حال دیگرگون گشت • نزدیک بود که قالب تهی گردد و نقد زندگی سپرده آید • آن سعادت سرشت بگونگون مهربانی دل رفته را باز آورد و از راه نیکوئی بخانه خود برد و بخصوانگی برنست • اگرچه گرمی برادر ازان نکوهیده حال بیرون نشد و زمان زمان رنگ دیگرگون شده لیکن مرا برخلاف آن مسرت افزوده و آثار درستی از ناصیه احوال آن لابه گر برخواند • پدر بزرگوار خود با ایزد بیهمال بوده بر نطق آگهی خرامش فرموده و نیرنگی تقدیر را تماشا کرده • لخته از شب گذشته بود که خداوند او بدل دهنی آمد و زبان پیغاره دراز کرد که با وجود مثل من درستی ارادت گزین دین شورش گاه بسر برده میشد - دامن از من چرا برگرفته بودید • و آنچه بخاطر نمیرسید این برگزیده • سرد بود • باسخ گذاردم که درین طوفان دشمن کامی از همه آشنایان بکونگ رهواخواهان بدل دربی بسته آید مباد ازین رهگذر آزاره بدیشان برسد • لخته بشگفتگی در آمد و گفت اگر گوشه مرا خوش نمیکزید اندیشه بکار میرود • نهان خانهای امن را نشان داد • آثار دوستی از گفتار او پدید آمد • خواهش از او پذیرفته بختل جای گزیده فرود آمدیم • چنانچه دل میخواست صقونگه بدست افتاد • ازان سرمزل نامهایی حقیقت طراز بسعادت منشان اذصاف گزین و آشنایان راستی اندرز ارسال یافت ۱۵ و هر یک شناسایی حال شد و بپاره کرمی درآمد و اعراق را اطه یندان رو داد •

بک ماه و کسره دران آرامش جا بسر برده میشد و آن برادر گرمی از آگه بفتح پور شتافت تا دران از روی بزرگ پیوسته چاره گرایان دل سوز را گرم تر گرداند • صبحی آن تمام مهر دور اندیش با هزاران درد و غم آمد و پیام روزگار سخت آرد - همانا یکی از بزرگان دولت و آق سقالتوی بارگاه خلافت از آگه داستان طرازی حاسدان بدگوهر بشورش در شد و عی آنکه آئین نیاز مندی پیش گیرد و آداب •

بندگی بسپرد بخدیو عالم بدرشتی پیش آمد و نغدی نمود که مگر دوره سپهر آخر می شود و روز رستخیز نزدیک که درین دولت بدکاران شوریده مغز فراغتها دارند و مردم نیک سرگردانی - این چه آئین است که بجای می آید و چه ناسپاسی است که رو میدهد • آن برادر آرم دوست بر نیکوئی او بخشوده گذارش فرمود کرا میگوئی و ازین کس چه میخواهی - خواب دیده یا بمغز هوشمنندی شویدگی راه یافته • چون نام برد حضرت بر کچ گرائی او آشفند و بر زبان آوردند همگی اکبر رقت ۲۵ بدل شکری و جان گزائی او همت بسته اند و فتواها درست کرده - زمانه مرا آسایش نمیدهند -

با آنکه میدانم که شیخ در فلان جاست (و نشان این خلوت دادند) دیده و دانسته تغافل میروم و هر یک را بهاسخه فرو می نشانم - تو نادانسته میخروشی و با از اندازه بیرون می نهدی - صیاح کس رود و شیخ را حاضر گردند و هنگامه علما فراهم آید • برادر گرامی همان زمان این شورش شنیده شبانه خود را با یلغار رسانید • و بے آگاهی مردم با یزیدان پیش بر لباس دیگر برآمده راهی شدیم و آشفتگی دشوارتر از همه ایام ناکامی شورش در باطن افزود • اگرچه لخته روشن شد که مردم تا کجا همراه اند و با شهریار دادگر چه گذارش نموده اند و غیب دان را چگونه بر حال آگاهی است لیکن پریشانی سخت تر شورش درون آورد • بے آگاهی رفتن آن مردم دران بگاه سرآوردگی گرفته آمد • نورستان آفتاب و تاریکیهای بدگوهر و هجوم مسالمت شهر و هنگامه پژوهندگان فاجر جام و یارر ناپدید و بارانداز نایافت قلم چوبین را چه بار که قدره ازان حال گذارد و هرگاه زبان فصیح را کنی رو دهد این شکافته زبان را کدام نیرو •

۱۰ ناگزیر با سراسیمگی گوناگون بخرانه رو آورده شد • لخته از شورش شهر و دیده دشمنان برآوردیم •

از آنجا که نوازش گیهان خدیو بتاریکی معلوم شده بود راهها بران قرار گرفت که اسبه چند سامان نموده آید و ازین خرابه بدان مصر اقبال شتافته شون و بوخت گاه فلانی که راست بازمی دیرین در میان است رفته آید - باشد که این غوغا فرو نشیند و پادشاه دست بخشایش برکشاید • ناگزیر با آئین بختگان سامان راه نموده شب تیره تر از درون حسدسگالان و درازتر از افسانههای بیپوده سرایان برآه

۱۵ در آمدیم • با خام کارهای قلاز و کچ رویهای او در نوزگاه سحری بدان تیره جا رسیدند شد • آن ناشناسا اگرچه از جا ناگزید اما چندان داستان بیم بوخوانده که بگفت در نیاید و از راه مهربانی بر زبان آورد که اکنون وقت گذشته است و خاطر اقدس قدره آورده - اگر پیشتر ازین آمدن میشد گذرد نمی رسید و باسانی کار دشوار ساخته میشد - درین نزدیکی دهه نشان دارم - روزی چند دران حمل گاه باید بمر برد تا خاطر مقدس شاهنشاهی بدوازش گراید • در گردونه نشانده روانه آن صوب گردانید •

۲۰ بگوناگون اندره هم آغوشی دست داد • چون بدانجا شدیم همانا کشاورزی که به آمید او فرستاده بود غیبت داشت • دران خرابه معمور بجا فرود شدیم • داروغه را بخوالدن نامه احتیاج افتاد و آثار دانایی در نواصی ما یافته طلبداشت - از آنجا که تنگی وقت بود برای انکار شتافته شد • و در کمتر زمانه پدید آمد که این تیره منحرب بیک از سنگین دلق شوریده مغز است • او از ساده لوحی بدانجا فرستاده •

بصد بیتابی راند و هنگامی خود را ازان مرحله بیرون انداختیم و رهبره ناشناسا گرفته بدیده از دار الخلاء

۲۵ آگره که هرپ آفتابی از آنجا می آمد ره نور دیدیم • آن روز سه گروه بیواه شتافته بدان مزبست گاه پیوستیم • آن نیکو خصال مردمیها بظهور آورد لیکن پیدا شد که در آنجا نیز یکم از باطل ستیزان کشت و کار دارد و در چند گاه بدین صوب گذر می نماید • دست ازان باز داشته نیم شیخ با دلم نرزد

روزنورد شهر گشتیم و سحر بدار الخفافه آگوه در آمده زاریه درسته بدست آورده شد * و لخته درین خاکدان نامرادی و خوابگاه فراموشی و دیوسار ناهلی و تنگنای کم بینی دم آسایش گرفته آمد لیکن زمانه گذشته بود که ازان خیره رویان خدا آزار و کام گذاران بے آزر نام بر زبان رفعت * همانا که در همسایگی چنین ناراسته آشفته رای و شوریده کارے پریشان مغز میباشد * ساحت ضمیر را غم تازه برگرفت و سرگردانی شگرف رو آورد * از آنجا که قدم از تکاپو و سر از آهنگ شپگیر و گوش از بانگ درای و چشم از سنن^(۱) بخوابی فرسوده شده بود بوالعجب درده دل را فرو گرفت و گران بار غم پیش کار دل آمد * ناگزیر در فکرهای دیگر اندیشه بر آمد * و خدیو خانه نیز بر پیدائی جا کام همت برداشت * در روز بدین کشاکش درونی بسر بردیم و هر زمان را واپسین انفس دانسته روزگار سپری میشد تا آنکه سعادت منته بخاطر مقدس آن پیر نورانی گذشت و بکوشش صاحب خانه و جستجوی سخت او پیدا گشت و هزاران مزه عافیت آورد * در ساعت بدان صفتگاه رفته شد و از شگفتگی دل و کشادگی پیدائی خدیو خانه گوناگون مسرت رو داد * نسیم کامیابی برگلبن آمال وزید و آه دیگر بروی کار آمد * اگرچه از ارباب یقین نبود از سعادت بهره فراوان داشت - در گمنامی هذیکنامی میریست و در کم مایگی توانگری می نمود و در تنگدستی کشادگی و با پیری بونالی از ناهیه حال او می تابید * خلوتی دل گزین بدست افتاد * باز از سر نامه نویسی بنیاد شد و چاره گزائی پیش آمد *

* دو ماه درین آسایش جا اقامت شد و در مقصود کشایش یافت * خیرسگالان حق بسیج بیازری برخاستند و کاروانان بخت بیدار بهمدکاری کمر بستند * نخستین بهیضای مهرانزای درستی و بهفتار دلاویز آشنائی فتنه سازان حیل اندوز و کم عیاران ناسنجیده کار را چاره فرمودند - پس ازان داستان فیکونی شیخ را در پیشگاه خلافت رسانیدند و بطرز دلگشا و آئین عاطفت انرا عرض داشتند * اونگنشین اقبال آرا بمقتضای دربینی و قدرشناسی پانجهای مهرانمرد گپارش نمود و از راه مردمی و بزرگی طلب داشت * چون مراسم بتعلق فرو نیامده همهی نگزیدم و آن پیر نورانی با مهین برادر روی نیاز بدرگاه هدایون آورد * بگوناگون نوازش پادشاهانه پایه والا یافت * یکبارگی زبیرخانه فاسپاسان خموشید * عالم بوهم خورده آرام گرفت و هنگام درس و خلوتگاه تقدس را آئین بستند و زمانه آئینی دیکوان پیش آورد *

ای شب نکنی آن همه پرخاش که دوش * راز دل من مکن چنان فاش که دوش

دیدنی چه دراز بود دوشینه شبم * هن ای شب وصل آنچه ان باش که دوش

(۴) [ش] فرو گرفت H

(۱) [ی] سنن * [ش] شان * [د] سخنان H

همدران نزدیکی پدر بزرگوار بمطابق حضرت دهلی توجه فرمود و مرا با برخی مستفیدان محفل قدسی همراه گرفت. ازان سال که رحل اقامت بدارالخلافت انداخت دران زاویه نورانی چندان بنمایش عالم ملوی بود که نوبت نگاه کردن بدایع سقایی نمیرسید. یکبارگی این خواهش گریبان دل را برگرفت و دامن همت برکشاد. مرا که بجز نسبت طینی بذوت پیوندهای معنوی بود به یگانه نوازش اختصاص داده بارکشای رازگشتند.

و اجمال این تفصیل آنست در لوامع سحری که دل بآسمان پیوسته بود و بر نطح نیایدگری و نیازمندی میرفت در میان خواب و بیداری خواجه قطب الدین ارشی و شیخ نظام الدین اولیا نمودار گشتند و بسیاری بزرگان را انجمن شد و بزم مصاحبت آراسته آمد - اکنون بعد از خواهی بر سر تربیت اینان رفته می شود و دران سرزمین لخته بآئین ایشان پرداخته آید. پدر بزرگوار بر طرز نیاکان ۱۰ سعادت فرجام حفظ ظاهر میفرمود و باستماع اغانی و نیرنگی ابریشم نمی پرداخت و وجد و سماعی که در میان صوفیه شیوع دارد نمی پسندید و خداوندان آن طرز را طعنه زد و همواره بر زبان گوهراورد گذشته بر تقدیر برابری غنی و فقیر و ستایش و نکوهش و خاک و طلا که از شرایط لوائی این کار است سبکسوی تلویح با خود دارد و نغزش گاه آگاه دلان شمرده و پرهیز سخت فرمود و کناره گرفته و دوستان را ازان باز داشت. همانا درین شب این غنودگان شجعتان آگهی که بدین کردار سفر ۱۵ واپسین نموده اند از درستی نیت و راستی کردار چنین پژوهش فرمودند و دل این پیر ایزدپرست را بودند. دران سفر سعادت بر بسیاری از خفتگان آن گل زمین عبور افتاد و نورها در دل تابید و فیضا رسید - (اگر سرگذشت را بتفصیل نویسد جهانیان انسانه بدهند و بدنگمانی دامن آلابی عصیان آیند) تا آنکه مرا از زاویه تجرد بیازگانه تعلق بردند و در دراست کشاده آمد و پایه ولای اعتبار یافت. حال مدهورشان حرص و رهنزگان حسد کالیوه شد و مرا دل بدر آمد و بر پراگندگی اینان ۲۰ خاطر بخشود. با ایزد بیهمال پیمان درست بست و با خود قرارداد که زیانکاری این نابخدایان که چراغ نور و نشان ب نشان اند از رسته خاطر درست کار برخیزد و در برابر آن جز نیکویی بدل راه نیابد. بیاروی توفیق ایزدی برین اندیشه چیره دستی یافت و مرا نشاط دیگر پدید آمد و همت را نیروی تازه. مردم از تباهاکاری عسرت گزیدند و دم آسایش برگرفتند. پدر بزرگوار باند زگویی بر نشست و باآزم ستیزی و کج گرائی و ناحق گویی و نارسانی مردم گذارش نمود و در سزای بدکاران اهتمام ۲۵ فرمود. لخته در انشای آن راز سر بسته کشیده عذاب بود و از پاسخ آن ولی نعمت شرمندگی داشت. آخر الامر ناگزیر سرگذشت خویش بموقف عرض رسانید و جوش درون او را چاره گر شد. صد گره خاطر کشود و ناسور کهن فراهم آمد.

القصة بطولها چون رايات همايون در دارالسلطنة لاهور بجهت مصالح ملكي توقف فرمود و
 خاطر از جدائی آن بپر حقیقت سراسیمگی داشت در سال سی و دوم الهی مطابق نهمصد و نود
 و پنجم هلالی القماس مقدم گرامی نمود • آن شناسای انفس و آفاق را آرزو پذیرفته بیست و
 سیوم خورد ادماء الهی سال سی و دوم موافق شنبه ششم رجب سال مذکور سایه عاطفت برین
 کثرت آرامی وحدت گزین انداخت و یگوناگون نوازش سر بلندی بخشید • همواره در گوشه انزوا خرسندی
 فزود و دست از همه باز داشته با آرزوی نویسی روزگار خود و پیرایه نفس ابو البدایع روز گذرانیده •
 اگرچه بعلم ظاهر کمتر پرداخته لیکن همواره در ذات و صفات ایزدی سخن فرموده و
 عبرت را پایه بوگرفته و بر کناره آزادی نشسته و دامن رستگاری گرفته تا آنکه مزاج قدسی لخته از
 اعتدال آخشبجی دگرگونگی پذیرفت • هر چند ازین قسم رنجوری بسیار شده این بار از سفر واپسین
 آگهی پذیرفتند و این شوریده را طلبداشته سخنان هوش افزا بر زبان رفت و لوازم وداع بظهور آمد •
 چون همه در پرده سخن میرفت و دل در من گمان برده رازدار گردانیده بودند بس خون دل فرو خورد
 و خویشتن را بصد بیتابی قدره نگهداشت و بنفس گیرای آن پدشاهی ملک تقدس لخته آرامید •
 و پس از هفت روز در کمال آگهی و عین ظهور بیست و چهارم امر ادماء الهی هفدهم ذیقعد هزار
 و یک بریاض قدس خرامیدند • نیز سپهر شناسایی در حجاب شد و دیده عقل ایزد شناس
 تاریک گشت - پشت دانش درتائی گرفت - دانائی را روزگار سپری آمد - مشقوری ردا از سر
 نهاد - مطارد قلم در شکست

• قطعه •

رفت آنکه فیما حرف جهان بود بر جهان • درهای آسمان معانی کشوده بود

بے او بنیم و مرد دل اند اقربای او • کو آدم قبایل و عیسی دوده بود

چنانچه لخته در جای خود گذارده آمد •

و چون برخی از حال گرامی نیاکان خود را نکاشت لخته از خود میگوید و دل خالی میکند •

و سخن را آبی میدهد و زبان را بند میکشد •

نفس قدسی مرا با بدن عنصری در سال چهارم و هفتاد و سه جلالی مطابق شب یکشنبه

ششم محرم نهمصد و پنجاه و هشت هلالی از مشیمه بشری بنزهنگاه دنیا خرامش شد • در یک

سال و کمره شیوازمائی کرامت فرمودند و در پنجم سالگی آگاهیهای غیر متعارف رو آورد و

در بیچۀ سواد کشادند • و در هفت سالگی خزاین پدر بزرگوار را گنجور آمد و جواهر معانی را پاس دار امین شد و ماز بر سر گنج نشست • و شگفت تر آنکه از گردش سپهر بوقلمون همواره خاطر از علوم متناسبی و رسوم زمانی دل زده و خواهش رمیده و طبع در گریز بود • پیشتره اوقات کمتر می فهمید • پدر بر نظم خویش انسون آگهی دمیده و در هر غمی مختصره تالیف فرموده بیان داده و مرا اگرچه هوش افزوده از دبستان علم چیزه دلگشاین نیامده - گاه مطلقا در زیانته و زمانه اشتباهها پیش راه گرفته و زیان یاری نکرده که آنرا برگزید - حجاب الکنی می آورد یا نمودن سخن گذاری نداشت • در آن انجمن بگریه افتاده و به نگویش خود رسیده • درین اثنا مرا بیک از مظاهر کونی هلاکه خاطر پدید آمد و دل از آن کم بینی و کوتاهی شناخت باز ماند • روزی چند برین نگذشته بود که همزبانی و دانشینی او جوینی مدرسه گردانید و خاطر سرتاب رمیده را بدانجا فرود آوردند و از نیرنگی تقدیر یکبارگی مرا ربودند و دیگره آوردند • رباعی •

در دیر شدم ما حضوره آوردند • یعنی ز شراب ساغرے آوردند

کیفیت آن مرا ز خورد بیخود کرد • بردند مرا و دیگره آوردند

حقایق حکمی و دقائق دبستانی پرتو ظهور انداخت و کتابی که بنظر در نیامده بود روشن تر از خواننده نمایش داد • اگرچه موهبتی خاص بود که از عرش تقدس نزول صعودی فرمود لیکن انقباس گرامی پدر بزرگوار و بیداد دادن نقاوهای هر علم و ناکسته شدن این سلسله یارویی سترگ نمود و گزین اسباب کشایش گشت • ده سال دیگر بردا گویند خویش و افاده مردم شب از روز شناخت و گرسنگی از سیری فرق نیارست کرد و خلوت را از صحبت متمیز نتوانست گردانید و یاری جدا کردن غم از شادی نداشت • غیر از نسبت شهودی و رابطه علمی چیزه نمی فهمید • آشنایان طبیعت ازینکه دور روز و سه روز سیری میشد و غذا دارو نمی آمد و نفس دانش اندوز را بدو میله نمی شد بحیرت در می افتادند و اعتقاد می افزودند • پاسخ می داد که استبعاد از الف و عادت برخاسته - بیمار را طبیعت او بمعارضه مرض چگونه از خوردن دست باز میدارد و هیچ کس را شگفت نمی آید - اگر توجه معنوی بفراغوشی ببرد چرا عجب نماید • اکثر متداولات از بسیار گفتن و شنودن از برگشت و مطالب والا از کهن اوراق بقازه صغحه دل آوردند • پیشتر از آنکه کشایش یابد و از حقیقت بیدانشی بر ارج شناسائی برخوردارند سخنان بر پیشینیان می یافت و مردم خورد سالی را در بیانته سر باز میزدند و خاطر بشوریدند و دل ناآزمون بر جوشیدند • یکبار در مبادی حال حاشیه خواجه ابوالقاسم بر مطول آوردند • آنچه بر ملا و میر میگفت و برخه درستان مسوده

(۱) [ک ض] پای • [د] یا (۲) [ش نس] در آمده • (۳) یعنی اعتراض • (۴) یعنی ابو القاسم

کرده در آنجا یافته شد و حیرانی افزای نظارگیان آمد و دست ازان انکار باز داشتند و بنظر دیگر دیدن گرفتند و روزی نایبمت برآوردند و در شناسائی کشادند * در نخستین هنگام تدریس حاشیه بر اصفهانی بنظر درآمد که از نصف بیشتر دیوگ خورده بود * مردم از استفاده ناامید * کرمزده دور ساختم و کاغذ سفید پیوند دادم * در نورستان سجری بانداکس تأمل مبدأ و منقهای هر کدام دریافته باندازه آن مسموم مربوط نکاشته به بیغض بود * درین اثنا آن کتاب درست پدید آمد و چون مقابله شد در سه جا تغییر با مرادف و سه چهار جا ایراد بالمتقارب شده بود * همگنان بشگفت زار افتادند *

هر چند آن نسبت فوادی افزوده فروغ دیگر باطن افروخته * در بیست سالگی نوید اطلاق رسید و دل از اوین پیوند برگرفت و سراسیمه نخستین رو آورد * و آراستگی فنون با نو باده جوانی شورش افزا و دامن دامیه فراخ و جام جهان نمایی دانش و بیدش در دست طنطنه جنون باز بگوش رسیدن گرفت و دست از همه باز داشتن آرزوش نمود * دران اثنا شاهنشاه اورنگ نشین فرهنگ آرا - مرا یاد فرمود و از گوشه خمول برگرفت چنانچه لخته در خواتیم و برخه بنقاریب آورده نیایشگری نمود * اینجا نقد مرا عیار گرفتند و گوان سنجی را بازار پدید آمد * و زمانیان بنظر دیگر نگریستند و چه گفتگوها رو داد و چه نصرتها چهره افروخت *

امروز که آخر سال چهل و دوم الهی است باز دل پیوند گسلاک و شورش نو در باطن

یا انشود *

* بیت * ۱۵

سوغ دل من نعمه دادند ندانم * آزاد کنندش که نه مرف نفس است این

نمیدانم که کار بکجا خواهد انجامید و در کدام بار انداز سفر واپسین خواهد شد لیکن از آغاز هستی تا حال تواتر آلی الهی مرا در کف حمایت خود گرفته است * گرانبارا امید است که آخرین نفس در رضامندی مصروف گردد و سبک دوش خود را بآرامگاه جاوید رساند *

۲ - و از اینجا که شماره نعم ایزدی یک گونه سپاس گذاری است لخته ازان می نویسد و دل را نیرو بخشد *

نخست نعمتی که در خون پانته نژاد بزرگ بود - بو که نرد امقوی این کس را بیایگی نیگان چاره شود و گزین مدارا علاج شورش درونی آید چنانچه درد را بدارد و آتش را بآب و گرم را بسرد و عاشق را بدیدار *

دوم سعادت روزگار ایمنی زمان * هرگاه بزرگان باستانی بمعذلت بیگانگان تفاخر نمایند من

اگر به نیدوی پادشاه صورت و معنی فاش کنم چرا شگفت نماید *

(۱) [۵] دو ورق ۲ || (۲) [۵] کرمک خورده * در دیگر نسخه و در نسخهای متأخر الامراء دیگر خورده ||

(۳) در چند نسخه نوباره ||

سیوم طالع مسعود که مرا در چنین خجسته روزگار از مشیمه تقدیر برآورد و ظلال قدسی
سلطنت بر من افتاد •

چهارم شریف الطرین • از پدر لخته گذارش نمود • ازان دودمان عفت چه نویسد • مکرم
رجال را فراهم داشت و همواره وقت گرامی بستوده اعمال آرایش داد • آرزو را با نیروی دل یکجا
کرده بود و کردار را بگفتار پیوند یکجبهتی داده •

پنجم سلامتی اعضا و اعتدال قوی و تناسب آن •

ششم امتداد ملازمت این دو گرامی ذات قدسی - حصاره بود از آفتهای درونی و بروی
و پناه از حوادث انفسی و آناتی •

هفتم بسیاری صحت و نوش داروی ندرستی •

هشتم منزل شایسته •

نهم بیغمی از روزی و خرسندی بحال •

دهم شوق روزافزون رضاجوئی والدین •

یازدهم عاطفت پدر بیش از حوصله روزگار بعدایتهای گوناگون نواخته و بابو آبائی دودمان
والا اختصاص داده •

دوازدهم نیازمندی درگاه ایزدی •

سیزدهم در بزم زاویه نشینان حق گزین و خردپروهان درست هیار •

چهاردهم توفیق بردوام •

پانزدهم فراهم آمدن کتب در اقسام علوم • بی مدلت خواهش رازدان هر کیش آمد و دل

از بسیاری واسوخت •

شانزدهم پیوسته تحریر نمودن پدر بر شناسائی و مرا بخدایات پریشان نگذاشتن •

هفدهم همخشیان سعادت افزا •

هجدهم عشق صوری که شورش خاندانها و زمین لری بایستها باشد مرا رهبر منزلگاه کمال آمد -
از نیرنگی بوالعجب لحظه لحظه شکفت نو براندوزد و زمان زمان بختیرو فرو شود •

نوزدهم ملازمت گهان خدیو که ولادت دیگر بود و سعادت نازه •

بیستم بر آمدن از رعونت بهیامین ملازمت گیتی خدارند •

بیست و یکم رسیدن بصلح کل بدرکات النفات قدسی • لخته از کفست بضموشی آمد و برخ

به نیکان هر طایفه آشنی نمود و آخر بدانرا عذر پذیرفته طرح مصالحت انداخت • الله تعالی از

لوامع آگهی نقش بدی دور سازد •

بیست و دوم ارادت خدیو خدا آگاهان •

بیست و سیوم برگرفتن و اعتبار بخشودن اورنگ نشین فرهنگ آرا بے سفارش مردم و

تکاپوی من •

بیست و چهارم برادران دانش آموز سعادت گزین رضاجوی نیکوکار •

از مهین برادر خود چه گوید که با آن کمالات صوری و معنوی بے رضای خاطر من شوریده قدم بر

نمیداشت و خود را وقف دلجوئی من کرده سرکردگی را پامرد بود و نیک اندیشی را دست مرد •

و در تصانیف خود چنان می سراید که مرا توانا از سپاس نیست چنانچه در تصیده فخریه میفرماید •

• تصیده •

جانیده از بلندی و پستی سخن رود • از آسمان سرآمد و از خاک کمتر

با اینچنین پدر که نوشتم مکارمش • در فضل مفتخر ز گرامی برادر

برهان علم و عقل ابو الفضل کز دمش • دارد زمانه مغز معانی معظوم

صدساله ره میان من و اوست در کمال • در عمر گراز و در سه ساله فزون تر

در چشم باغبان نشود قدر او بلند • گراز درخت گل گذرد شاخ عرعر

ولادت او در سال چهارصد و شصت و نه جلالی مطابق نهد و پنجاه و چهار هجری است • محمدت

اورا بکدام زبان نویسد • کتبی درین نامه نگاشته و درد دل بیرون داده و آشکده با آب بیان فرو نشانده

و سیلاب را بند شکسته و ناله کینائی را پامرد شده • تصانیف او که تراوی گویائی و بینائی است

و مرغزار مرغان داستان زن مدح سرائی کند و خبر کمال او گویند و یاد شمایل او نمایند •

دیگر شیخ ابوالبرکات • ولادت او در شب هشتم مهر ماه جلالی سال چهارصد و هفتاد و پنج •

موافق شب هفدهم شوال نهد و شصت و شصت قمری • آنچه پایت والای آگهی نیندوخته لیکن بهره

تراوان دارد و در معامله دانی و شمشیر آرائی و کارشناسی از پیش قدمان شمارند • و در نیک دانی و

درویش پرستی و خیرسگالی امتیاز تمام دارد •

دیگر شیخ ابوالخیر • ولادت او در روز آبان دهم اسفندارند سال چهارم الهی معاضد و شنبه

بیست و دوم جمادی الاول سال نهد و شصت و هفتم هلالی • مکارم اخلاق و شرافت لوصاف •

خوی ستوده اوست • مزاج زمانه نیک شناسد و زبان را بسایر اعضا بفرمان خرد دارد •

دیگر شیخ ابوالمکارم • ولادت او در شبِ لوزمزه قره اردی بهشت سال چهاردهم الهی مطابق دوشنبه بیست و سیوم شوال نهمد و هفتاد و شش • اگرچه در مبادی حال لخته بشورش در شد نفس گیرای پدر بزرگوار او را بر جاده درستی و هنجار آورد و بسیاری از معقول و منقول پیش آن دانای رموز انفسی و آتانی گذرانید • لخته پیش تذکره حکمای پیشین امیر فتح الله شیرازی تلمذ نمود • بدل راه دارد • امید که بساحل مقصود کامیاب گردد •

دیگر شیخ ابوتراب • ولادت او روز رشن هزدهم بهمن ماه سال بیست و پنجم الهی موافق جمعه بیست و سیوم ذی الحجه نهمد و هشتاد و هشت قمری • اگرچه والده او دیگر است لیکن سعادت دربار دارد و بکسب کمالات مشغول •

دیگر شیخ ابوالحامد • ولادت او روز خورداد ششم دیماه سال سی و هشت الهی موافق دوشنبه ۱۰ سیوم ربیع الآخر هزار و در •

دیگر شیخ ابو راشد • ولادت او روز اسفندارمذ پنجم بهمن ماه الهی سال سی و هشت مطابق دوشنبه قره جمادی الاول سال مذکور •

این دو نوباره خاندان سعادت اگرچه از قماند لیکن آثار اصالت از جبین ایشان پیداست • و آن بجز نوزانی از مقدم ایشان خبر داده نام مقرر گردانیده بود • پیشتر از ظهور آنها رخت هستی ۱۵ بر بهست • امید که از انقاس گرامی او دولت همفشین نیک روزی گردد تا نیکوکیهای گوناگون فراهم آید •

اگرچه برادر نخستین رخت هستی بر بهست و عالم را در غم انداخت امید که دیگر نونهالان برومند را در نشاط کامرانی و سعادت دجهانی دراز عمر گردانان و بخیرات صوری و معنوی سر بلندی بخشاد •

۲۰ بیست و پنجم پیوند کدخدائی بخاندان آرم شد و بدو عمان اانش و خاندان اعتبار پذیرفت • کاشانه ظاهر را رونق و نفس کج گرا را مهاره بدید آمد و هندی و ایرانی و کشمیری نشاط خاطر گشتند • بیست و ششم گرامی فرزند سعادت افزا روزی گشت • ولادت او در شب رشن هزدهم دیماه سال شانزدهم الهی موافق شب دوشنبه دوازدهم شعبان نهمد و هفتاد و نهم • پدر بزرگوار او را بعد الرحمن مرسوم گردانیدند • اگرچه هندوستانی نرود است اما مشرب یونانی دارد و دانش ۲۵ می اندوزد و از سود و زیان روزگار فراوان آگاهی اندوخته و آثار نیک بختی در نامه او پیداست • و خدیو والا قدر او را بکوکهای خود منتصب گردانید •

بیست و هفتم دیدار نهمه * شب انیوان سی ام امر دوماه الهی سال سی و شش الهی
مطابق جمعه سیوم ذی قعدة نهصد و نود و نه هلالی در ساعت سعادت انزا فرزند نیک اختر پدید
آمد و عنایت ایزدی رو آورد * گیتی خداوند آن نوزدهال سراستکان سعادت را بشوئن نام نهاد *
امید که بجایب کمالات دینی و دنیوی فایز گردد و بسعادت جاوید نشاط اندوزد *

بیست و هشتم دوستی مطالعه کتب اخلاق *

بیست و نهم آگهی یافتن از نفس ناطقه * سالهای دراز بمقدمت بیانی و عیانی طلبکار
بود و با صاحبان این دو زرش آمیزش بسیار شد و دلائل ذوقی و شهودی و اکتسابی و نظری بنظر
در آمد * راه شبهه بستگی نیافت و خاطر آرام نگرفت * بیامی عقیدت این گره کشودند و دانشین
آمد که نفس ناطقه لطیفه ایست ربانی سواهی بدن - ارزاست تعلّم خاص باین پیکر عنصری *

سی ام آنکه از پارساکوهری شکوه بزرگان صورت مرا از گفتار حق باز نداشت و دانش و
بیش اندوزی را رهزن نیامد - و بیم گزند مالی و جانی و ناموسی تفرقه درین مزیت نینداخت
و رفتار آبکودار جویداری کرد *

سی و یکم بی میل دل باعتبارات دنیا *

سی و دوم توفیق نگاشتن این گرامی نامه * اگرچه عنوان این کتاب الهی محمدت ایزدبخت
که بزبان نیرنگی اقبال روزافزون می سراید و سپاس نعمت رسیدگی بر زبان قلم می گذارد لیکن هرگونه
آگهی را چشمه سار است و گروهها کرده دانش را معدن - جد پیشگان کارگزاران رهنمون و هزل سرایان
خنده نروش را ازو نصیبه - خوردهان را سرمایه نشاط و جوانان را اسباب رعونت - پیران تجارب
روزگاران یکجا یابند و بخشندگان زر و سیم عالم آئین مردمی را ازان شناسند - گوهر بینائی را وزنگاه
خرم - گیای آزادی را زمین پرورد - صبح سعادت را روزن بهر کارگاه هنر - ژرف دریای گوهر آمرینش -
ناموس آریان سعادت نهاد روش ازو آموزند و دین داران حق پیروزه بدید بانی نامه اعمال عشرت اندوزند -
بازرگانان هر متاع آئین سود برگیرند و جان نثاران عرصه گند آوری لوحه همت آموزی ازو برخوردارند -
تن گذاران نفس آرا آئین نیکوکاری ازو بردارند و اخلاص طرازان بخنوار ازو ذخایر بی مغتبی فراهم
آورند - و آرامش گزینان فرهنگ حقیقت بیاباری آن کامیاب خواهش گردند * * ابیات *

یکه نامه ساختم پر شگفت * که هر دانشه زو توان برگرفت

چنان گفتم این نامه نغز را * که روشن کند خواندانش مغز را

ازین نعمتهای گوناگون مزد آن میرسد و دل سامعه افروز می شود که خاتم کار بر نیکوئی

شود و ابدی سعادت یاری نماید *

اگرچه پور مبارک امروز مورد اهداء و عبرتنامه جهانیان است و هنگامه‌های مهروکین
از در شورش ایزدپرستان حقیقت‌پزیره ابو الوحداء گویند و یگانه بنداء دادار بیهمال شمارند - و کنداناران
عرصه دلاوری ابو الهمة نام نهند و از یکتایان هستی دشمن اندیشند - و خرد همواره بابو الفطری
بسراید و از گزیده مردم این دو دمان عالی شناسد * در دفاتر عوام که آشوبخانه بی تمیزی است
برخی به پرستاری دنیی نسبت دهند و از فرورفتگان این گرداب پندارند - و طایفه از منجمکان کفر و
الحاد انگارند و از نکوهش و سرزنش انجمنها برسانند * بیت *

صد داستان بوالعجب آید بروی کار * حیوان شوند گرد و سه حرفی رقم کفر

و لکه احمد که ازین مرتب از تماشای شکرکاری روزگار بیرون نمی شود و بر نکوهندگان و مدحت سرایان

از خیرسگالی بیرون نمی رود و زبان و دل را بغفرین و آفرین نمی آلود * ابیات *

شناسنده گریست شوریده مغز * نهمه شناسد ز دیفار نغز *

هنر قاید از مردم گوهری * چو نور از مه و تابش از مستوری *

تمام شد جلد دوم

از کتاب مستطاب

آئین اکبری تصنیف ابو الفضل

ملاهی فهامی

صفحه	صفحه
۳۱	۱۷۷
اسفنا • سناو • از سعید	ارلوتی
۴۶	۴۶
اسفوت • سفوت	ازتن کلوران
۳۱	۲۲
اسوان • ..	ارجاورت
۳۳	۴۰
آسیوط • از سعید	ارجیش • از ارمینیه
۴۳	۴۰
اشبونه • از اندلس	اردبیل • از آذربایجان
۳۹	۳۸ - ۳۵
اشبیلیه • از اندلس	آردن
۴۶	۴۷
اشت	اردو جرد جزیره
۳۷	۴۴
اشموفین • از سعید	ارزنجیان
۳۷ - ۳۵	۴۴
اصطخر • ..	ارزن الررم • از ارمینیه
۱۹۳ - ۴۱ - ۳۸ - ۳۵	۴۴
اصفهان • سپاهان •	ارزنده روم • یا ارزندون
۳۹	۱۷۹
اطرابلس • از شام	آرکه
۴۴	۳۰
اطرابلس مغرب	ازم • ذات العماد گویند از یمین است
۳۳	۳۳
اعینج • ..	ارمخت • از سعید
۴۴	۴۰
أعرجه	ارمیه • از آذربایجان
۳۷	۳۴
اغمان • ..	اریله
۵۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۴	۴۷
افریقیه	ازق • ازق
۴۵	۳۴ - ۳۲
آفسوس	اسافل دریای مصر •
۴۷	۴۵
افم من الصقالیه •	آسدانیکت • از بلاد اسپنجاب
۴۷	۴۱
اقاصی بلاد برقاندیا	استوآباد • از مائزندان
۴۴	۱۷۹
اقاصی بلاد ررقاهی	آسرا
۴۷	۴۵ - ۴۴
اقاصی شمال برطانیای صغری	اسوشنه • من قواعد ماوراء النهر
۴۶	۴۱
آقچا کرمان • از بلغار	اسفراین • وهی المهرجان • از خراسان
۳۹	۳۴
اقریطش جزیره	اسفی • از مغرب
۴۴	۴۵
آق سراپ • اقصر • اقمرا • از روم	اسهینج • از شاش
۴۴	۴۳
آق شهر • از روم	اسکلکند • از طغاریستان
۳۱	۳۴
اقصر	اسکندریه • از مصر

صفحه	صفحه
۳۰ - ۲۹	۴۴
اورانیطس خلیج	اکوریه • از بلاد روم
۴۰	۱۷۹ - ۱۶۹ - ۱۶۶ - ۳۳ - ۳۲
اوجان • از آذربایجان	آگره • از هند
۳۱	۴۷
اوردغست • از مغرب	الاکک • از بلاد مرای
۴۲	۲۰
اوردمیته	الاورت
اوده • از هند - ۳۳ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۷	الپاپاس • از هند - ۲۲ - ۳۳ - ۱۲۴ - ۱۷۹ - ۱۹۳
۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۶	التمایق
۵۰	۳۹
اوقی	العریه • از اندلس
۱۷۷	۴۱
اورنا	الموت • از جبل
۴۹	۳۱
اوزکند • از بلاد ترک	النجیه •
۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۴ - ۲۰۷	الیندیج
اوش	۳۲
۴۷ - ۳۸ - ۳۰ - ۳۹ - ۲۲	۴۶
اوقیانوس	اماسیه • من الروم
۴۷	۳۰
اوقلق	امالطو • امانطو
۱۷۸	۴۰
اوقنکا	آمد • از دیار بنگر
۴۱	۳۲
آره • آبه	امرکوت
۳۳	۲۰۶ - ۳۲
اویله • یا رویله	امرره
۲۰	۴۱
اهرن می کهند	آمل • قصبه طبرستان
۴۲ - ۳۸ - ۳۵	۳۷
اهواز • از خوزستان	امذابک • از پنجاب
۴۲ - ۳۹	۳۵
ایاس • از ارمین	انبار • از عراق
۳۹	۳۷
ایتندیه • مدینه الحکما • یونان	انباله • از هند
ایران - ۴ - ۶ - ۶۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۹ - ۱۳۱	۴۲
۱۹۶ - ۲۰۴ - ۲۱۴ - ۲۲۱	۲۰
۲۲۳	۵۰ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۲ - ۳۹
ایسینا	اندلس
۵۰	۳۱
ایگ شیراز	انصنا • انصبا • از سعید
۴۴	۳۹
ایلاق • از بخارا	انطاکیه • از ثغور روم
۳۵	۴۶
ایوان کسری	انطرخت
	۴۷
	انودو جزیره • الیه

صفحه	صفحه
۴۷	(ب)
۴۰	باب الابواب • از آرآن
۴۷	باب الحديد
۴۷ - ۴۶	باب سکندرونه • از شام
۴۴	بابل • از عراق
۴۷ - ۳۸ - ۲۹	باجه • از افریقيه
۳۲	باخرز
۴۷ - ۴۶	بادغیس • از خراسان
۴۳ - ۳۹	بازام
۳۵	بارن کهند
۴۷	باروس
۴۷	باري
بخارا - ۴۴ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۲	باطق
۲۲۲	باغ پت • از هندوستان
۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۵	بافند • از کرمان
۴۴ - ۴۲	باکویه • از شروان
۱۸۰	بامیان
۲۹	بان گنگا
۵۰ - ۳۰	بازرد
۳۵	باعداد
۴۴	بهاسا • بیه
۳۹	بیل
۴۳	بشمنا
۳۵	بقل
۴۴	بتوه احمدآباد
۴۰	بجابه • از مغرب
	بجند • از بلاد ترک است
	بجه • از بربر
	بحر ااتل
	بحر الازق
	بحر الخرز
	بحر اوقیانوس
	بحر بحرین • از بحرین
	بحر بنطس
	بحر روم
	بحر فارس
	بحر مانوس
	بحر محیط
	بدان
	بدخشان
	بدري
	برابر • از بلاد زنج
	بربر
	بردان • از عراق هر دجله
	برده • از آرآن
	برس برت • از ارمن
	برشلونه • از بلاد فرنج
	برقه • از مغرب
	برقیانیطس
	بروجرد • یزدجرد • از همدان

صفحه	صفحه
۲۲۴ - ۳۵	۳۶
بعلبک * از دمشق	برد سیر * از کرمان
۳۰	۳۶
بعدان	بردال * از بلاد فرنج
بغداد * از عراق - ۱۷ - ۳۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲	۳۶
۲۱۷ - ۲۱۴ - ۲۱۲	بروشان
۳۶	۳۷
بغراس * از شام	برطانیای مغربی
۴۱	۳۷
بفشور * از خراسان	برطانیای کبری
۳۱	۳۷
بکبل	برقانیای
۲۰۵	۳۷
بگرام	برکه
۳۷	۱۶۶
بکهره * قریباً مظفرنگر	برمهپورت
۴۷	۳۶
بیار * و هی بلغار از ساحل بحر اقل -	برن * از هندوستان
۴۲	۴۷
بلاساغون	برنیانطیس
۴۶	۱۷۷
بلخچر * بلنجر	برهانپور
بلخ * قاعده خراسان - ۳ - ۴۲ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹	۲۲
۲۱۹ - ۲۱۱	برهمارکهدیس
۴۰	۱۹۶
بلد	برهمان جزیره
۳۰	۱۶۶ - ۲۲
بلدره * از سودان	برهسارت
۳۹	۳۰
بلرغدامس	بریس
۳۸	۳۸
بلزم * بلرم	بسا * از فارس
۴۷ - ۴۶	بخت * از گرمسیر قندهار در ساحل هیروند -
۳۴	۳۶
بلقاء	بسر
۳۸	۲۰۹
بلنان	بسطام * از قومس - ۴۱ - ۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۱۹
۴۶	بسطه
بلنجر * دارالملک خزر	۴۵
۴۲	بسیک * از مغرب
بلنسیه * از اندلس	۳۴ - ۳۳
۵۸	بصره ۳۵ - ۴۰ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱
بلوجستان	بصری * قاعده حوران
۴۲	۳۸
بلور	بطلیوس * از اندلس
۳۸ - ۳۶	۴۵
بم * از کرمان	بطن مره * بطن * از حجاز
	۳۳

